

ویژه هشت مارس روز جهانی زن

جنگ هویتها و دفاع مشروع



خیابان

دروازه‌ای برای کذار از جنبش خیابانی به انقلاب سراسری

در این شماره می‌خوانید:

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

سحر صبا

بافتنی

الیاس قنواتی (لاری)

هر دو از جنس مرد

هیرو ببری

چرا و چگونه آدم از دندۀ چپ حوا برآمد

وحید محمدی

ما از نسل زنان سوخته‌ایم

هیرو ببری

هشت مارس امسال و پیغام زنان عفرین

ملک پیر خضری

برای تأمین معیشت و رفاه همگانی به پاخیزیم!

بهزاد بار خدایی

جنبش کارگری تدافعی یا تعرضی

ملک پیر خضری

سکولاریسم و اجتماع

دانیال پیروز

چرا سازمانیافتگی؟ چرا حزب؟

الیاس قنواتی (لاری)

جنگ هویتها و دفاع مشروع

پژمان ابراهیمی

انقلاب اکبر و مسئله زنان

رضا تابان

چرا مطالبات ملی کوردها مترقی است؟

الوار قلی وند

برای تماس با ما:

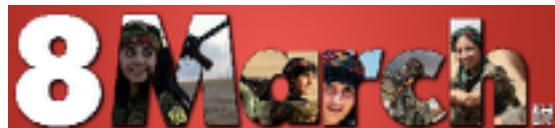
Email:

khyaban.publication@gmail.com

Telegram:

@Xiabancontact

روز زن با بوی زیتون



گشت و میدان برای ستم تا دروازه‌های مُدگرایی و فشن و پُونوگرافی پیش رفت و اسمش را «آزادی» نهادند.

زنان اما از قربانی ستم مضاعف به قربانیان ستم سهگانه بدل گشتند. زنان از این پس هم زن مانند و هم کارگر، و هم به خادمین ممنون سکسیسم طبقات حاکم بدل گشتند؛ تا از اصالت انسانی زنانه و مادرانه خود فصل گشته و رسالت وجودی خود را فراموش کنند.

زن که خالق زندگی و انسان است، معنای دیگری یافت؛ هویت دیگری به آن داده شد. زنان بازرگانزاده هالیوودی و ملکه‌های زیبایی و زنان خالی از جوهر انسانی را الگوی زنان شایسته و موفق به ما نمایاندند و آرزوهای زنان را از آزادی و آزادگی به برگی و بندگی کالاگونه بازار سرمایه‌داران تبدیل و تلاش کردند تا روان و جوهر ذاتیش را تاراج کنند.

در عمق این تاریکی بود که ستاره‌ای در آسمانهای دوردست منفجر و برق آن در کوهستانهای زاگرس فرود آمد و در کالبد خالق زن روحی تازه دمیده و با آب یخچالهای کوهستانها عطش خود را شکست و اینبار این زنان بسان آفریدگاری از تبار خورشید بپاکاستند. اینبار دیگر این عزم آنچنان جزم است که با دانش و اندیشه، باور و اراده، و با تفک و توشه‌ای از لبخندهای زنانه و مادرانه به جنگ تاریکترین دشمنان آزادی رفت‌اند. اینبار دیگر رستاخیز آنها از رستاخیز خالق گونه‌ایست که هم بدیها را می‌زداید و جهان را آباد می‌سازد و هم به فرزندان خود مهر و شادی می‌بخشد.

آری این گذاری است از نسلی به نسلی دیگر، از عصری به عصری دیگر و از آن زنان به این زنان؛ که برای جهان آزادی و آزادگی را با بوی زیتون بشارت می‌دهد.

بیش از قرنی است که روزی را جشن می‌گیریم که مبارزان قرن پیش آنرا روز جهانی زن نام نهادند و تا رزم مردان و زنان کارگر و مبارز برای تحقق حقوق و آزادی زن را گرامی بدارند. آن سالها عصر انقلابات بود و میان طبقات، جنگ بسیار سختی برقرار بود و پیشویها بقدیمی بود که سیستم رفاهی غرب را می‌توان محصول آن دانست. آنزمان طنین صدای انقلاب به گوش طبقات حاکم و ستمگر آنقدر گوشخراش آمده بود که راهی بجز راه‌اندازی جنگهای جهانی برای کنترل اوضاع نمی‌دیدند.

اکنون پس از قرن و اندی، کارزارهای انقلابی به عقب رانده شده و آنچه را که مبارزان قرن پیش بدست آورده بودند، خود مبارزپنداران این قرن آهسته و پیویسته از دست می‌دهند، و مردمان این جهان در خواب غفلتند. این مردمان چنان می‌پندارند که حقوق‌هایشان از دست رفته‌نی نیست؛ و دیگر عصر فاشیسم و جنگ پایان یافته و صلح و رفاه نسبی در جهان غرب پایدار و همیشگی خواهد ماند، غافل از اینکه مارش هشت مارس نه روز عرض اندام مبارزان، بلکه فریاد آن است که هنوز پیروزی غرق در سراب و آزادی هنوز در زنجیر و رهایی در افقهای دوردست نهان است.

اکنون که نسلهای پیشین با پیکارها و نبردهای طبقاتی خود برای نسلهای پس از خود رفاهی نسبی کسب کردند و زمین و زمان را بدرود گفتند، نسلهای میانی و کنونی پس از آنها با طبقات حاکم ساختند و مماشات کردند، و خود را از میدانهای مبارزه به اتحادیه‌های مجلل و اشرافی انتقال و به کارناوال‌چیان نمایشی و همکارانی وفادار و سوگندخورده طبقات حاکم بدل گشتند. از آن پس سخن از همبستگی و مبارزه برای زنان جهان نه تنها از میدان عمل رخت بربست، بلکه در صندوقچه آرزوهای سیندرلا و سفید برفی مهر و موم

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

درباره مبارزات زنان ایران و دختران خیابان انقلاب

سحر صبا

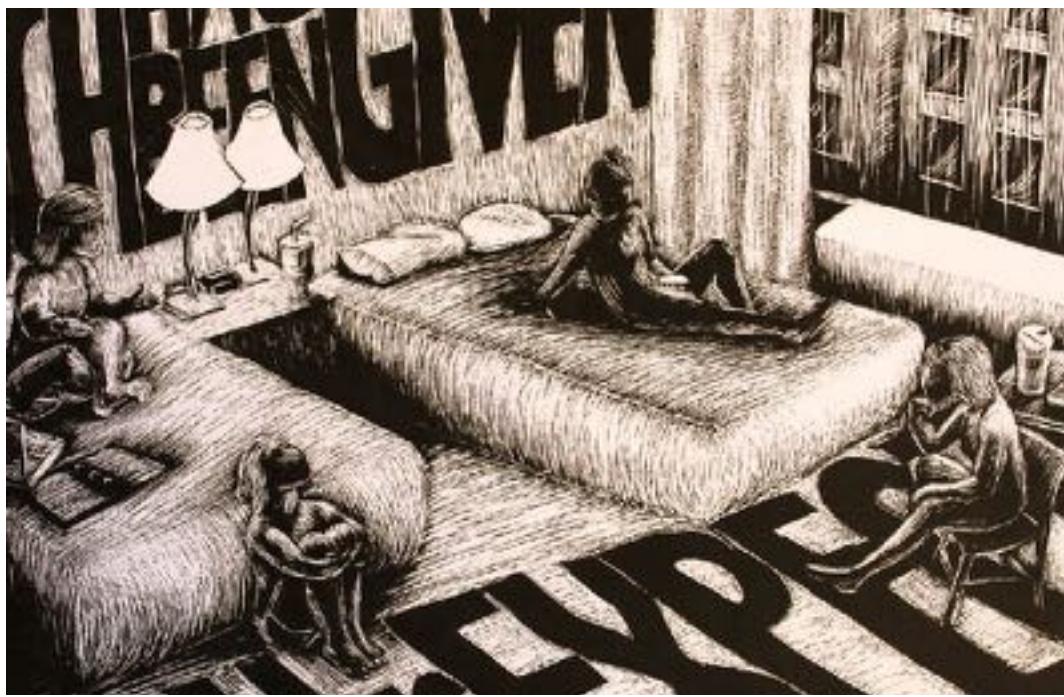


دلیل بخش اعظم ارتش نخیره کار را تشکیل می‌دهند، بیشتر کارهای خدماتی، پست، پاره وقت و قراردادهای موقت نصیب آنان می‌شود. در اتحادیه‌ها و سندیکاهای مرد محور که همواره مطالبات آنان را نادیده گرفته و یا کم بها داده‌اند کمتر شرکت دارند. هر ساله به اجبار شمار زیادی از زنان کارگر شاغل در کارخانه‌های بزرگ به کارگاههای کوچک خارج از شمول قانون کار رانده شده و یا جذب بازارهای غیر رسمی کار و کارهای کاذب می‌شوند و ناگریزاند به ساعت طولانی کار و دستمزدی بسیار پائین تر از دستمزد اعلام شده، بدون بیمه و بازنثستگی و سایر مزایای رسمی تن دهن.

نرخ بیکاری زنان دو الی سه برابر مردان است و زنان در بسیاری از مراکز کاری همچون کارگاههای تولیدی قالیبافی و کوره‌پزخانه‌ها گاهی دوسرم یا نصف حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار را دریافت می‌کنند اما به دلیل عدم امنیت شغلی و بیکار شدن از شکایت صرف‌نظر می‌کنند.

۸ مارس روز جهانی زن در شرایطی پیش رو است که در حدود چهار دهه است که ارتجاع حاکم بر ایران، با به اوج رساندن زن سنتی، ستم مضاعف جنسیتی و طبقاتی بر زنان، سعی نموده، با نیمه انسان تلقی نمودن زن و نفی هویت اش بعنوان فرد، موقعیت فروdest است او را در خانواده و جامعه نهادینه نماید. موجودیت زنان در کل به عنوان یک انسان در حکومت ارتجاعی و مذهبی جمهوری اسلامی نادیده گرفته شده و با وجود اینکه نصفی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند اما از هر نوع حقوق اجتماعی - اقتصادی و سیاسی محروم‌اند. زنان کارگر به علت جایگاه طبقاتیشان جزء اولین قربانیان بحران‌های سرمایه‌داری ناشی از اجرای سیاست‌های اقتصادی نؤلیبرالی اند. آنها به علت عدم امنیت شغلی در بسیاری از موارد مجبورند که به خواسته‌های غیرانسانی کارفرما مثل دستمزد پائین تر، قراردادهای موقت کار یا قراردادهای سفید، مجرد بودن و نداشتن فرزند و ... تن دهند.

وضعیت فاجعه‌بار اقتصادی ای که در ایران موجود است، فقر و گرانی افسارگسیخته، زندگی و هستی میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان را در معرض نابودی و خطر جدی قرار داده است. اما در این میان وضعیت زنان کارگر که اغلب نیز سرپرست خانواده هستند در شرایط بحرانی موجود، به علت مشکلات اقتصادی که پیش رو دارند بمراتب از همطبقه‌ایهای مرد کارگران نیز بیشتر و اسفبارتر است. زنان کارگر نسبت به کارگران مرد، کمتر حقوق می‌گیرند، در انتخاب شغل محدودیت دارند، نرخ بیکاری در میان آنان بیشتر است و از امنیت شغلی کمتری هم برخوردارند. آنها تحت ستم بیشتری نسبت به کارگران مرد هستند در بازار کار همواره ارزان‌ترین نیروی کار را تشکیل می‌دهند، در بحران‌ها در صف مقدم بیکارسازیها قرار می‌گیرند و بهمین



سابقاً فعال در جنبش مدنی زنان به شکلی گسترد و تعیین کننده در جنبش توده‌ای شرکت کردند و بخشی از آنها در طول این مبارزه کوتاه مدت به این نتیجه رسیدند که برای دستیابی به خواسته‌های برابری طلبی و مدنی شان دست کم نیاز به تغییر ساختارهای سیاسی را دارند. آنها با توانایی‌های معینی در جنبش اعتراضی توده‌ای شرکت کردند، با نقش فعال و انکار ناپذیرشان در رادیکالیزه نمودن آن نشان دادند که برای دست یافتن به برابری جنسیتی و حقوق برابر با نظم و ساختار سیاسی حاکم مواجه‌اند و این مانع را باید از سر راه بردارند. آن تحلیل و نظری که حرکتهای اجتماعی برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی جدا می‌ساخت و سعی می‌کرد راهکارهای خود را ارائه دهد با اوج گیری و رادیکالیزه شدن جنبش توده‌ای به چالش گرفته شد. خط مشی لیبرالی که سیاست خود را بر مبنای اصلاحات آرام و تدریجی و با اتكاء به تغییرات قانون گرایانه بنیان نهاده بود و انتظار میرفت که در جنبش توده‌ای با همین ملودی حرکت زنان را تحت هژمونی خودش به حرکت وادرد، همواره با عروج یک جنبش توده‌ای روبرو گشت که مصمم به گذار از نظام حاکم بود. جنبش زنان با یک واقعیت انکارناپذیر روبرو شد، آنهم شرکت جمعهای گستردگی از زنان بود که در ضمن اینکه خود جزیی از این حرکت رادیکال

و اما مبارزه امروز زنان که بطور وسیعی در خیزش مردمی خود را نشان داده است، محصول تحرکات وسیعی از زنان در طول چهار دهه یعنی از مقطع انقلاب ۵۷ تا کنون می‌باشد، که زنان را در تجمعات وسیع به خیابانها به مبارزه دسته جمعی کشانده است. زنان در این مبارزه خستگی ناپذیر در طول این سالها رژیم استبداد اسلامی برای احراق حقوق خود را به چالش کشیده‌اند. در جریان این مبارزه نسل جدیدی پا به میدان گذاشت‌اند که انقلاب را ندیده و تجربه نکرده است، اما به یمن سواد و فرهنگ سیاسی و بالا رفتن سطح آگاهی، و از همه مهمتر ظلم و ستم بی حد و حصری که به دلیل جنس زن بودن بر آنها روا شده است، از تکاپوی مدام و مبارزه برای برابری حقوق فردی و جایگاه اجتماعی خود و کسب آزادی لحظه‌ای از پای ننشسته است.

با نگاهی به جنبش توده‌ای ۸۸ دیدیم زنان در سطح بسیار گستردگی‌ای به خیابانها ریختند و فعالانه در این عرصه شرکت نمودند. در ابتدای شروع جنبش عمومی تحرکات زنان متاثر از سیاستهای اصلاح طلبان و جنبش سبز بود اما بمراتبی که جنبش به جلو صحنه می‌آمد و رو به جلو حرکت می‌کرد از حیطه هژمونی قانون‌گرایان مدنی خارج شده و خود سیستم نظام جمهوری اسلامی را به چالش گرفتند. آنچه اتفاق افتاد این بود که بخش بزرگی از زنان و بویژه بسیاری از نیروهای

آزادی زن، آزادی جامعه است!



زنان به شرایط و موقعیت نابرابر خود چه به شکل جنبشی، و چه به شکل پراکنده بطور روزمره به طور جدی ادامه دارد، و از پتانسیل قوی مبارزاتی برخوردار است، در صورت متشکل شدن به نیروی بالقوه‌ای دست خواهد یافت، که قادر خواهد بود میلیونها زن را بر علیه مناسبات حاکم بسیج نماید.

نقش تعیین کننده‌ای که زنان مبارز می‌توانند در گسترش و رادیکالیزم نمودن جنبش ضد استبداد بر علیه نظام ببربریت جمهوری اسلامی از برگرفتن حجاب گرفته، تا دستیابی به برابری کامل و رفع هر ستم جنسیتی و طبقاتی ایفاء کنند، نیازمند هر چه متشکل شدن جنبش زنان و متحد شدن آن با دیگر جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش کارگری است. پیشروی جنبش زنان مستلزم حضور فعال جنبش کارگری به عنوان یک طبقه در این خیزش مردمی است.

روز جهانی زن تاریخاً و از منظر خواستهایش حلقة‌ای از زنجیر نیرومند جنبش کارگری است، تبدیل زنان کارگر به ستون فقرات جنبش زنان، نیروی این جنبش را در کنار جنبش کارگری قرار خواهد داد، هر اندازه امکان پیشروی هر چه سریعتر زنان در ایران در امر تشکلیابی‌شان، این روز را همکام و هم‌صدا با تمام آزادی‌خواهانی که قلبشان برای یک جامعه آزاد، برابر و مرفه می‌تپد، گرامی بداریم.

بوند اما در سمت و سودادن آن هم نقش فعال داشتند. جایگاه تازه‌ای که زنان در جنبش توده‌ای مردم ایران علیه دیکتاتوری نظام حاکم یافتد تحولی کیفی در سیر پیش روی جنبش زنان ایجاد کرد و همین موجب شد دوران مسلط شدن خط مشی لیبرالی در جنبش زنان در ایران رنگ بیازد.

در مبارزاتی که امروز در خیابانها جاری است، و زنان بخش وسیعی از صفوف این مبارزه را با واکنش‌های مختلفی از مطرح کردن شعارهای رادیکال تا برداشت حجاب که بنام مبارزه زنان و دختران خیابان انقلاب نام گرفته است، از خود نشان داده‌اند، جامعه را وادار کرده‌اند که نیروی‌شان را به شکل تعیین کننده‌ای به حساب آورده و حقوق زنان را در زمرة حقوق دموکراتیکی که خواست کل جامعه است برشمرد.

مبارزه زنان مبارز که طیف وسیعی از زنان اقشار و طبقات مختلف را تشکیل می‌دهد و بطور مشخص زنان کارگر هم بخشی از این جنبش را تشکیل می‌دهند تا جایی پیش رفته‌اند که شور و اراده خود را برای تغییر نظام سیاسی حاکم نشان داده، و به حاکمان سرمایه نشان داده‌اند که توهیمی به هیچ‌یک از جناحهای حاکم را ندارند، قطعاً اگر این روند مبارزه ادامه یابد ضرورت دست بردن به بنیانهای اقتصادی سرمایه‌داری را اجتناب ناپذیر خواهد نمود. آنچه که مشخص است تا این مرحله از مبارزه زنان از دستگیری، زندان و شکنجه شدن بهای سنگینی پرداخته‌اند، اما روند مبارزه با تمام افت و خیزهایش این را نشان می‌دهد که اینبار اعتراض

"بافتني"



به رفیقانم آزاده و نژلا
برای هشت مارس

مردها می‌گفتند زن خوبی نیست
شوهرش طلاقش داد
و روزی که رفت مادرم گفت کاش باد بگیرد کوبلن بیافد که
حوصله‌اش سر نزود
هفتی بعد خودش را سوزاند
و من فکر کردم لابد باد نگرفته کوبلن بیافد

بچه که بودم خواهرم هنوز به دنیا نیامده بود
اما حالا خانم شده است
چیزی نمانده تا دکتر شود
اگرچه
مادربزرگ مرده است و کلاه پیشی دیگر مدنیست و کسی
کوبلن نمی‌بافد

اما او هم سوراخها را طبق الگو پر می‌کند
و نمی‌گذارد آفتاب چشمش را برند

الیاس قنواتی (لاری)

۶ مارس

*پیش : برگ درخت خرما.

بچه که بودم مادربزرگم با برگ درخت نخل کلاه می‌بافت
تا آفتاب چشم را نزند
او الگوها را از بر بود و چشم بسته می‌توانست بیافد
و می‌بافت
سوزن را بالا کشید
از چشم رد کرد
عصب را شکافت و پیش* بافت
خون پاشید
به بیمارستان رفت
کور شد
اما هنوز می‌توانست بیافد به دقت پیش
بچه که بودم مادرم کوبلن می‌بافت
با نخ‌های رنگی
به دقت
طبق الگو
سوراخها را پر می‌کرد

بچه که بودم زن همسایه بلد نبود کوبلن بیافد
مادرم می‌خواست یادش بدهد
الگو را از یاد می‌برد
دام می‌خندید

هر دو از جنس مرد

هیرو بھری

تو هم در این دنیا نبودی! می‌دانی که این وجود زن است که به همه جا گرمی و روشنایی می‌بخشد؟

زنان سرزمینم سالهاست که غم خود را پنهان کرده‌اند، همیشه مطیع و فرمانبردار بوده‌اند، در برابر ناعادالتی‌ها سکوت اختیار کرده‌اند، چون می‌دانستند که اگر خلاف آن رفتار کنند از محیط خانه و جامعه طرد خواهند شد ولی امروز این سکوت را شکسته‌اند و همه درد و غم و رنج خود را به چوبیه داری آویخته‌اند و می‌خواهند اعلام کنند که ما انسانیم، ما زنیم، ما کالا نیستیم، جبر تاریخ روزی شما را ناچار خواهد کرد بجای اینکه ما را اندامهای تناسلی ببینید، ما را بسان انسان به معنای واقعی آن ببینید.

تصویر این دو چهره تا ابد در دل تاریخ و در حافظهٔ ما زنان حک خواهد شد و از این مرد آزاده و هزاران مرد آزادیخواه که در این شرایط سخت از ما زنان حمایت می‌کنند به احترام یاد خواهیم کرد. این مردان ثابت کرده‌اند که انسانهایی از جنس مردان واقعی هم در این دنیا وجود دارند که باید به وجودشان افتخار کرد و بالید. این مرد بسیجی و مشوقانش هم مطمئناً روزی در ایرانی آزاد و آباد بازخواست و مواخذه می‌شوند و برای این ستم و بیشمرمی در مقابل همه زنان سرزمینم شرمسار خواهند شد.

زنان و مردان آزادیخواه هرگز از این اتفاقات و سیاستهای زن ستیز و ضد انسانی و صحنه‌های ترویج خشونت گذر خواهند کرد و نخواهند بخشید.



هر دو از جنس مرد، هر دو از یک سرزمین و تبار و هر دو از یک نسل ولی تفاوت اساسی آنها در ذهنیت‌شان است که آنها را از هم مجزا می‌سازد. یک انسان آزادیخواه و برابری طلب و دیگری زورگو و مستبد که فکر می‌کند با زور و اجبار می‌تواند زنان را از تصمیم راسخان به آزادی باز دارد و مثل همیشه سکوت اختیار کنند!

آیا مرد بودن یعنی توهین و آزار جنس مخالف؟ دست درازی کردن؟ بی‌احترامی کردن و حرف خود را به کرسی نشاندن یا اینکه به معنی واقعی کلمه یعنی محبت و احترام و عشق ورزیدن به جنس مخالف!

این مرد آزاده با برافراشتن روسربی بر چوبیه دار می‌خواهد اعلام کند که پشت زنان سرزمینش می‌ایستد، کاری را که پدرها و پدربرزگها سالها و سالها خلاف آن عمل کرده‌اند و همیشه زنان را بسان یک بردہ یا کالا دیده‌اند.

می‌داند که هدف از آویختن روسربی بر چوبیه دار برای زنان یک چالش سیاسی و اجتماعی در جهت کسب حقوق استاندارد انسان امروز است. او می‌داند و حس کرده است که زن در ایران سالیان سال است در بند زنجیر و زیر دست جامعه مدرسالار قرار گرفته است و همیشه به چشم نیمی از انسان به او نگاه می‌کنند. می‌داند اگر در جامعه‌ای زنان آزاد و خوشحال نباشند، این جامعه، جامعه موفقی نخواهد بود و نمی‌تواند فرزندان سالمی تحويل جامعه بدهد.

و اما توای مرد سرکش مدرسالار! می‌دانی زن بودن یعنی چه؟ اسلام می‌دانی که زن بودن در این فضای استبداد و خفغان چقدر درد آور و وحشتناک است؟ می‌دانی اگر زن نبود

چرا و چگونه آدم از دنده چپ حوا برآمد

وحید محمدی



همان نظام دینی-طبقاتی-مردسالاری است که اگرچه از چپ و راست آنرا مورد شدیدترین حملات نظری قرار می‌دهند، اما در خصوص موقعیت زنان، ایشان را بیش از پیش و بیش از اسلاف خویش تبدیل به ابژه‌هایی صرف کرده‌اند و آنجا که زنان نیز در عصر مدرنیته کاپیتالیستی شان و منزلت اجتماعی خویش را یافته‌اند، این نه به سبب کارکرد رژیم حاکم جهانی، که منظر مبارزات ضد سیستم می‌سُرگشته است.

به این ترتیب بیان می‌دارند که فی مابین خلقت مرد و زن تقدمی در کار نیست و این دو در حرکتی موازی تحقق یافته/ می‌یابند. البته این حرکت موازی اگرچه امروزه معنامند باشد، اما با کتمان حقیقت تاریخی هم هیچگاه این برابری در امر واقع ممکن نخواهد شد. می‌دانیم که در ذهنیت هیرارشیک تمدن غیردموکراتیک مدرن به سان اسلاف تاریخی پنج تا شش هزار ساله بردهدارانه و ارباب رعیتی اش، بحث بر سر هرگونه تقدمی به "برتری" بمعنای داشتن حق استیلاگری مقدم بر مؤخر ترجمه می‌شود؛ حال آنکه تمدن دموکراتیک در

پیش تر و در شماره هفتم نشریه خیابان نیز درباب اینکه خلقت امری زنانه است نوشته بودم، حال آنکه در متن حاضر پرداخته خواهد شد بدانکه نه زن از دنده چپ مرد برخاسته که عکس آن با تأویلی بر حقیقت پیدایش حیات بر ارض تاریخی معنامندتر است. پس خطوط پیش روی نیز تداوم مبحث پیشین در جهت تعییم آن مدعماً و اثبات صحت آن است.

اساسی ترین و یا به تعبیری اولین ادعای انحراف آمیز ادیان ابراهیمی و عموم آئین و مذاهب عصر پدرشاهی درباب خلقت نوع بشر را نیز می‌توان در همین باب یافت، یعنی آنجا در تعریف چگونگی رخداد خلقت مدعی تقدم پیدایش مرد بر زن هستند. اسطوره خلقت زن/حوا را که از دنده آدم/مرد برخواسته و آنچنان که در کتاب عهد عتیق ذکر گشته را می‌شناسیم و نیز آنکه کتب عهد جدید و قرآن نیز بر آن متفق القول اند، حال آنکه مدرنیته کاپیتالیستی نه؟

براساس دستاورهای علمی (نه لزوماً علوم آزمایشگاهی) در عدم صداقت این ادعای خطا آمیز ادیان ابراهیمی دیگر هیچ جای شکی نیست. حال آنکه همین علوم آزمایشگاهی که منتزع از علوم انسانی با رویکردی پوزیتیویستی و به اضافه ضدعلم اقتصاد که ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری در تضاد با منافع احاد اجتماعی، خصوصاً زنان و زحمتکشان را بنیان می‌نهند مدعای عدم تقدم مرد بر زن و ایضاً خلاف آن را دارا هستند. البته این مدعایشان از صفحات کتب فراتر نرفته و این برابرانگاریشان در امر واقع سروری پنج تا شش هزار ساله مردانه بر زنانگی حقیقی را تضمین کرده و تداوم خواهد بخشید؛ پس برابری انگاری نظری شان، حقیقتاً بازتولیدگر



تمام انسان از موجودی سلولی به آنچه امروز هست را در پیش بگیریم، نیک خواهیم یافت که نوعاً در نتیجه یک تقسیم سلولی به دو سیر رشد نرینه و مادینه، تکامل نوع بشر و به طور کلی تکامل عموم جانداران دارای جنسیت رخ داده است. اما سوالی که در این بین بی پاسخ میماند، ماهیت سلول اولیه، خالق یا آرخه در این حوزه است.

البته میتوان به این نیز بسنده نکرده و طرح پرسش را بدانجا رساند که ترکیب سلولی و نه مولکولی جانداران پیچیده‌تر از آن رخ نموده که بتوان آنرا در نتیجه تقسیم سلول فارغ از جنسیت اولیه به دو قسم مادینه و نرینه دانست.

ولی به زعم این نوشته سلول خالق برای تداوم بقای خویش نرینگی را از خود زاده (زدوده)، در عین حال که خود همچنان تداوم یافته است. مقصود آنکه سلول خالق نه به دو تقسیم گشت، که نرینگی را از خود زاده است، پس از این روی، یعنی خلق مخلوق، زایشگرانه و امری زنانه است. نیک می‌دانیم که هدف از تولید مثل، تداوم بقاست و مادر/خالق باز زادن حتی فرزند پسر، خود به مثابه موجودی مستقل تداوم می‌یابد.

اگرچه براساس متدهای دیگر، روشن‌فکرانی نظری سیمون دوبووار (نویسنده کتاب جنس دوم) را بتوان سرآمد تلاش‌هایی دانست که در صدد کشف جایگاه حقیقی زن برآمده و فن‌دانیون علم زن شناسی را بنا نهادند، اما ایشان نیز با

در پی هیچگونه برتری جویی استیلاگر و استعمارگرانه نبوده و اساساً این را نه تنها خط‌آمیز دانسته که هرگونه برتری جویی برآمده از نظم هیرارشیک ضدطبیعی را حتی در ذهنیت خویش هم نمی‌گنجاند.

ذکر این نکته اساسی می‌نمایاند که نظام ضد زن، طبقاتی و هرمی، هرآنچا که نیرویی مقدم برخود در هر حوزه‌ای را یافته، اقدام به نسل‌کشی ایشان از سویی و آسیمیلاسیون تا سرحد نابودی آنان نموده است. برای اثبات این ادعا تنها ذکر نام "سرخپوستهای قاره امریکا" و چکونگی غرق کردن سوسیالیسم رئال در باتلاق لیرالیسم کفايت می‌کند!

اما پیدایش نگرش پوزیتیویستی که به ظاهر خود را منطقی و نه لزوماً خردمندانه- نیز معرفی می‌کند، از آنروی حاصل گشت که به سبب رشد علوم آزمایشگاهی مدرن درباب شناخت بیولوژی انسان و ... به قطعیت تقدم مرد بر زن، به آن معنا که زن از دندهٔ چپ مرد برخواست را رد می‌کند، حال که بحث نظرآخنثای خویش را عمداً به تقدم زن بر مرد توسعه نداده، که اگر تقدم تاریخی زن بر مرد اثبات گردد، آنگاه هیرارشی و سروری مردانه مورد مخاطره قرار گرفته و از این سبب منطق خوشبینانه (پوزیتیویستی) ایشان نسبت به توسعه تمدن غیردموکراتیک که ما آنرا انحراف از حقیقت می‌نامیم در سراشیب سقوط قرار خواهد گرفت.



انسان به مثابه موجودی اراده‌مند که برای بقا ناگزیر به کسب دانش/اندیشیدن است، نه با مرد که با زن آغاز می‌شود، که اگر سرنوشت به واسطه شخص حضرت آدم رقم می‌خورد، هوموساپینس سرنوشتی جز نوع نئاندرتال و هزاران هزار نوع منقرض گشته دیگر را نمی‌توانست که داشته باشد.

بدین ترتیب اگرچه اداراکات خط‌آمیز دینی از مقوله پیدایش حیات و تقدم زن بر مرد ناشی از ذهنیت مرد‌سالارانه از سویی و عدم دسترسی ایشان به روش‌های علمی از سوی دیگر بوده است، و حتی اگر شخصت‌هایی چون زرتشت، مانی، موسی، عیسی و محمد در ذات اندیشهٔ خود و با نیت خیر در اندیشه مقاومت جویی در برابر انحراف تاریخی نظامات طبقاتی و استیلاگرانه بوده‌اند، اما وجود این دو ضعف و نقص، یعنی عدم پرداختن به زن شناسی (به مثابه اساسی ترین و اولیه ترین نوع استیلاگری که نظامات طبقاتی نیز از طریق تداوم آن ممکن گشت) چه در حوزه فرهنگی- سیاسی و چه اقتصادی، حتی اصلی ترین تلاش‌هایشان برای برقراری نظاماتی اخلاقی چه در کوتاه مدت و یا بلند مدت

در غلطیدن و محدود گشتن به علوم آزمایشگاهی مورد ساپورت مالی نظام کاپیتالیستی و تقلیل دادن انسان و خصوصاً زن به طبیعتی حیوانی، تلاش و تأویل‌شان در راه تعریف چیستی حقیقی "زن بودن و زن شدن" بی‌ثمر ماند.

چه که کشف چگونگی آغاز و تکامل انسان در قالب رشد سلولی-حیوانی و یا به بیان دیگر بیولوژیکی، نه انسان حقیقی که انسان به مثابه مفعولی صرف را ملاک می‌گیرد، حال آنکه به زعم علوم جامعه و انسان‌شناسانه، بشرط پیش از کسب نیروی تفکر و کار را می‌توان حیوانی متفاوت از انسان دانست و این چنین بود که هوموساپینس ماندگار و نوع نئاندرتال نیست، گشت.

حتی کتاب مقدس عهد عتیق نیز معترف است که آدم/مرد به سبب ارادهٔ حوا/زن انسان شد، چه که تا پیش از آن چیزی در حدود رمه‌ای فاقد اراده و فاقد دانش بود. آدم/مرد حتی مادون حیات حیوانی و فاقد درک این نکته بود که برای تداوم بقا حرکت/ازاده‌ای باید و باز تولید انرژی به واسطه تهیه خوراک ایضاً. بدین طریق اسطوره آدم/حوا به خوبی معترف است که



در وضعیتی که نظمات موجود چه به لحاظ ذهنی و چه به لحاظ ساختاری جوامع را به زیر یوغ خود کشیده‌اند و حرکت در آن مگر با ابزه‌سازی دیگر آحاد جامعه ممکن نبوده و در این رابطه زن اولین و آخرین قربانی آن است، سخن گفتن از هرگونه برابریخواهی، عملًا به تداوم برتری مرد و لذا تشتن بحرانهای انباشته شده چند هزار ساله تمدن غیر دموکراتیک طبقاتی و ذاتاً مردسالار خواهد شد، پس کسب موقعیت و جامعه‌ای برابر در این مقطع ممکن نخواهد شد، مگر آنکه بر اهمیت تقدم و سوژگی زنان تاکید مؤکد گردد که با خردی مادرانه جوامع را در دامان خود پرورده، رهبری نموده و از دامن زدن به جنگهای استیلاگرانه امتناع می‌ورزند. از همین جهت و تقابل با وضع موجود باید چون آتش و آب بر نظام هیرارشیک کاپیتالیستی فرو آمد.

این نوشتۀ ادامه دارد...

مقهور نظمات قدرت-ثروت محور گشت.

لذا وضع برای لیبرالیسم با مدعای آزادیخواهی به مراتب فاجعه بارتر است؛ به وضوح دیدیم که ضعیفه‌سازی زنان در عصر لیبرالیسم با روش‌های مد و فشن بازار آزاد که تنها به تداوم حیات نکبت بار نظام هیرارشیک و اربابان آن خدمت می‌کند، نه تنها منجر به آزادی نگشت، که عملًا قانون چند همسری برای مردان در نظمات دینی را به قانونی‌سازی و توسعه فاحشه‌خانه‌ها و صنعت پُورن ارتقا داد، آنچنان که شنیدن نامهایی چون اکراین، فیلیپین، تایلند و دهها مورد دیگر تنها فاحشه‌خانه‌هایی در مقیاس یک کشور-جامعه را به ذهن می‌تبارد می‌کند. منکر وجود تلاش‌های خرد و کلان در افشا و پایان دادن به وضع موجود زنان نیستیم اما! اما اگر بتوان نظمات اندیشه‌ورزی دینی و رابطه شان با ستم بر زن را بخشاً عمد و بخشاً سهو بدانیم، خصوصاً نولیبرالیسم به مثابه ایدئولوژی رسمی کاپیتالیسم عصر متاخر در این حوزه را تنها می‌توان به سبب نگرش عمداً ضد زنانه آن مورد لعن و نفرین قرار داد.



ما از نسل زنان سوخته‌ایم

هیرو بهری

دقایقی هم باشد روح و تنمان آزادی را حس کند. می‌خواستیم دقایقی را با صدای بلند بخندیم و قهقهه‌هایمان در کوچه پس کوچه‌های شهر بپیچد، بازی کنیم، بدouیم بی آنکه مانتوی بلندمان دست و پایمان را بگیرد.

ما وزن حجاب را خوب می‌فهمیدیم! گذاشتن شال و روسری بر سر، پوشیدن جوراب مشکی در گرمای تابستان!

تنها آرزویمان ازدواج کردن بود، به خیال اینکه ذرہ‌ای از آزادی سلب شده‌امان را بازپس بگیریم و شاید هم اندکی از استقلال خود را بدست بیاوریم. شاید هم می‌توانستیم از موهای پشت لبانمان که بخاطرش آماج تمسخر قرار می‌گرفتیم، رهایی یابیم.

چه شبها که از ترس آویزان شدن از تار موی شعله‌ور در جهنم، هراسانمان کردند و خواب بر دیده‌های کودکانه‌مان حرام کردند، اما باز کوچه‌های بلوغ را تند تند و پر از اميد دویدیم ذرہ‌ای از آزادی را بچشیم حتی اگر مرگ قرین حال باشد.

آرزو! شاید تنها مونس رویاهایمان بود و آن هم با همه توانش از ما فرار می‌کرد و در تاریکی‌های شبانه ما را به دستان ستمگر تنهایی می‌سپرد و در پرازدحام ترین شلغوی‌های زندگی تک و تنها و مسکوت رها می‌کرد.

در رویاهای «کاش پسر بودم» پرواز می‌کردیم تا هرچند نمی‌گذارند کالبدمان آزادی را لمس کند، اما بگذاریم گر تنها

طلا و مهمان‌های آنچنانی رقابت می‌کنیم. خوشحالیهای مصنوعی و غیرواقعیمان را در یک عکسی مصنوعی و دست در دستان همسرمان که تا چند لحظه پیش جر و بحث می‌کردیم، می‌گیریم و در فضای مجازی پخش می‌کنیم تا مثلاً به همه بگوییم که خوشبختیم!

هنوز گیجم از اینکه ما زنان با توجه به این همه تعییض و قوانین زن ستیزی حاکم بر جامعه‌مان و فشارهایی که از سوی خانواده و محیط بیرون بر ما وارد است، چطور می‌توانیم همزمان یک دختر پاکدامن و نجیب، یک زن برازنده و ایده‌آل از هر لحظه، یک مادر نمونه و یک عروس خوب باشیم.

گاهی چنان ناراحت و غمگین می‌شویم که فکر می‌کنیم تنها کاری که از دستمنان بر می‌آید این است که به کوشش‌ای پناه ببریم و گریه کنیم و خودمان را آرام کنیم و با دست‌های خودمان، اشک‌هایمان را پاک‌کنیم و دستی به شانه‌های خودمان بزنیم و بگوییم بلند شو زن، باید قوی بود و پیش رفت و در عین حال باز به خودمان می‌باليم، به زن بودنمان افتخار می‌کنیم.

آری، در سرزمینهای ما زن زنده است اما زندگی نمی‌کند، اما این پایان راه نیست. امسال زنان سرزمینهای ما بپاخصاستند و مظہر ستم و بردگی و حقارت را در میدانهای شهر به چوبی آویزان کردند و کلیت نظام بردگی جنسی را به چالش کشیدند.

ما اکنون دیگر بر حقوق خود آگاهیم و با این آگاهی به جنگ بنیادهای ستم و استثمار می‌رویم. ما دیگر آگاهیم بر اینکه راه رهایی نه از سکوت، گوششگیری و محبوس ماندن در اشک و گریه و احساس بیچارگی، بلکه از فریاد و رویارویی می‌گزند. ما دیگر می‌دانیم که صدایمان خروشان و متخدمان بنیادهای ستم را برمی‌اندازد.

هشت مارس بر همه زنان جهان و فرزندانشان پیروز باد.



به امید خوشبخت شدن پا به خانه‌ای بیگانه و جدید گذاشتیم، غافل از اینکه کدبانویی می‌شویم تمام وقت که تنها معنای وجودیمان تنها سیر کردن همسر بود و خانه‌داری. خانه‌داری که نه تنها در خانه بلکه در عرصهٔ جامعه به به میدان رقابت کشیده می‌شدیم تا تکتاز میدان خانه‌داری باشیم و فخر آن را به همزن‌جیان و بردگان خانگی دیگر بکشیم. وظیفه پرورشمان را هم به مادر و پرورش دخترمان را هم برای اینکه بردء بهتری باشد، به من مادر واگذار کردند.

ما هر روز شکم گرسنه همسر را سیر می‌کردیم ولی هیچ به عطش ما برای اندکی آزادی وقوعی ننهاد. ما هر روز جا و مکان زندگی مردان را تکاندیم، ولی هرگز کسی دردهایمان را از جانمان نتکاند، و بردگی و بندگی لحظه‌های زندگیمان را درنوردید تا به خود آمدیم باردار شدیم و خانه نشین و دیگر از رویاهای تنها خاکستر ماند و زیر آن اخگری فراری!

خواستیم خود واقعیمان را نشان بدهیم و نظر دادیم، گفتند به زن جماعت رو ندهید، وارد عرصهٔ سیاست شدیم، گفتند زن و سیاست! خواستیم احساس و لطفات زنانگیمان را به مردان نشان دهیم گفتند بی آبرو! آری، ما از نسل زنان سوخته‌ایم.

خسته از تکالیف و وظایف شرعی، خسته از ذهن‌های فاحشه، خسته از توقعات غیرمعقول، خسته از محارمی که هرگز محروم رازهای دلان نشدند و شدند محروم هم بستر بودنمان! خسته از روزهای تکراری و کنج خانه نشستن! خسته از امر و نهی کردنها توبایستی، تونبایستی، یا تونمی توانی و تونمی دانی! و حال...

در آستانهٔ چهل سالگی به دنبال شعله‌های خاموش زنانگیمان می‌گردیم. دماغ عمل می‌کنیم، ایمپلنت می‌کاریم، پروتز می‌کنیم تا مبادا همسرانمان را از ما بگیرند. در خرید لباس و

هشت مارس امسال و پیغام زنان عفرین

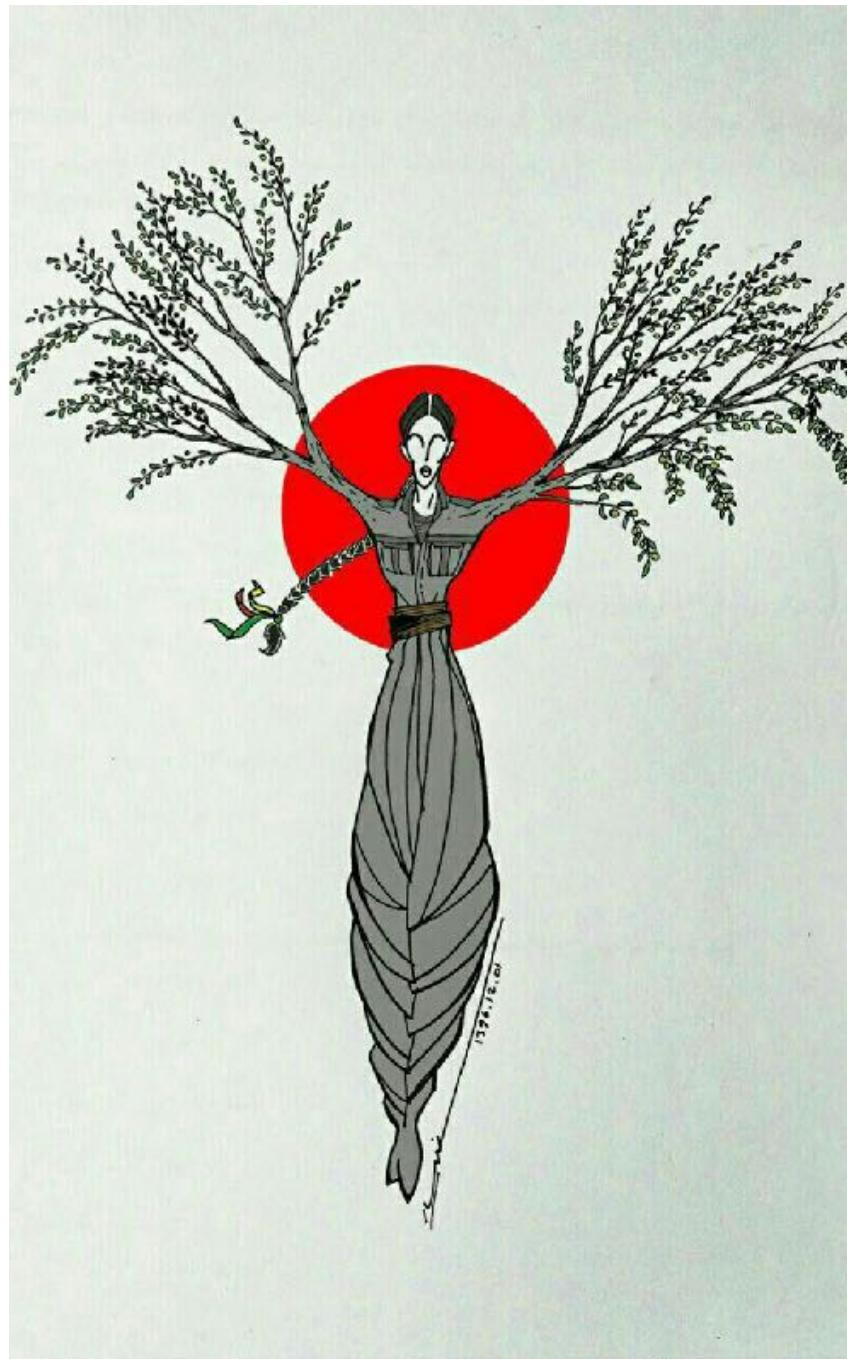
ملک پیر خضری

هشت مارس امسال برای زنان رزمتنه عفرین حال و هوایی دیگری خواهد داشت. امسال عده زیادی از آنان در میادین اصلی شهر بسان سالهای پیشین رقص و پایکوبی نخواهند کرد. آنان در خطوط مقدم جبهه‌های نبرد موضع گرفته‌اند و با شلیک هر گلوله‌ای پیکری از لشکریان جهل و حامیان نظم ننگین سرمایه اسلامی را نقش بر زمین می‌کنند. امسال این عزیزان فرصت فرستادن تبریک هشت مارس را به زنان دنیا ندارند.

آنان برای همزمانشان در گوش و کنار دنیا تنها پیغامی دارند و می‌خواهند بگویند که اینجا ما با خون خویش حرمت و کرامت انسانی زنان را پاس خواهیم داشت. افکار، قوانین و رسوم پوسیده و قرون وسطایی ۱۴۰۰ ساله که بر اسارت و بردگی زن بنیاد نهاده شده بود را به قعر زمین فرو بردہ‌ایم. اینک اینجا زنان هویت انسانی خویش را بازیافته‌اند. در سرزمین ما همه چیز حرمت و کرامت دارد، اینجا حتی طبیعت نیز با انسان همراه و همدل شده است. درخت زیتون سمبول آزادگی نصیبیش گشته، و اکنون که فصل شکفتن شکوفه‌های زیتون است و جای گرفتنش لای گیسوان گردگرفته زنان شروان، چه جلوه‌ای باشکوهی به انسان و طبیعت داده است.

بگذار خفashان خون آشام، این سیاهدلان عصر جهل و بربریت، با شلیک هر خمپاره‌ای بر نرگسان دشتهای عفرین خاک بپاشند، آنان طراوت و بوی عطرشان را نمی‌توانند از ما بگیرند. در فردای پیروزی، در میدان شهر عفرین، گیسوان خاک خورده خویش را با شکوفه‌های زیتون و ساقه‌های نرگس آراسته خواهیم کرد و هدیه ما به زنان ستمدیده دنیا برای روز جهانی زن، زیباترین رقص پیروزیمان در نبردگاههای عفرین است.

گرامی باد روز جهانی زن





برای تامین معیشت و رفاه همگانی به پاخیزیم!

بهزاد بار خدایی

جامعه کارتونخواب، گورخواب است و بخشی کولبر که دوران بردهداری را بوضوح در نظام اسلامی سرمایه‌داران به نمایش گذاشته است.

در رژیم اسلامی سرمایه‌داری بنا به خبرهای رسمی و غیر رسمی ۵٪ از نعمات جامعه برخوردارند و به هر شکلی به ثروت‌اندوزی مشغولند. در زمان شاه این رقم شامل ۱۰٪ از شاهچیها، درباریان و دوروبیریانش می‌شد، که می‌توان دید بازمانده‌های ریز و درشت سلطنتی بعد از ۴۰ سال نیاز نداشته‌اند که حتی یک روز کار کنند و کماکان از یک زندگی مرفه و با استاندارد سلطنتی برخوردار هستند. مافیای اسلامی سرمایه نیز در همین مسیر پیش رفته و توپره و آخر خود را پر از سرمایه و ثروت از اموال مردم در ایران کرده‌اند. بچه‌ها و نوه و نتیجه‌هایشان در ناز و نعمت از ثروت مردم در ایران زندگی اشرافی می‌کنند.

جامعه ایران جزو کشورهای ثروتمند در دنیا به حساب می‌آید، غیر از نیروی کار جوان، با تجربه و توانا، صدها معدن؛ نفت و گاز و صنایع مختلف و مملو از ثروتهای طبیعی است و تمامی مردم در ایران می‌تواند بدون هیچ مشکلی از یک زندگی مرفه و با رفاه کامل برخوردار شوند. اما نظام حاکم مافیای مذهبی در قدرت نشسته است که خود و خویشاوندانشان را صاحب

سواستفاده فردی و شخصی از اموال عمومی، فروش و خصوصی کردن منابع و سرمایه عمومی مردم در ایران، با سرکار آمدن جمهوری اسلامی سرمایه‌داری آغاز شد. دزدیهای کلان بیلیونی و بیلیاردی توسط مافیای جمهوری اسلامی سرمایه‌داری در ایران هر روز از طرف مطبوعات، رسانه‌ها و یا توسط رقبای حکومتی و اقتصادی علنی و با قید رقم و حساب ریز آخوندها؛ نوه‌ها و نتیجه‌هایشان فریاد زده می‌شود. فروش شرکتها و موسسات دولتی با قیمت‌های پایین و یا مفت به کاسه‌لیسان حکومتی و مzedوارن اسلامی،داد خودیهایشان را در آورده است، چه برسد به مردمی که خارج از هر نقش و جایگاهی هستند.

این باند سارق اسلامی در این مدتی که در قدرت است تا توانستند اموال مردم را چپاول کردن و انبوهی از ثروت برای خود و اطرافیانشان به تاراج بردن و کماکان درندوار مشغولند. این کلاشی سرمایه‌داران اسلامی نتیجه‌اش این است که اکثریت مردم در فقر مطلق و بی‌خانمانی کامل بسر می‌برند. حقوقهای ناچیز و زیر خط فقر کارگران ماهها پرداخت نشده، میلیونها بیکار شامل هیچ بیمه‌ای نیستند، بیماران بیشماری از فقر ناتوانی از درمان و دریافت داروی مورد نیاز هستند و جان خود را از دست می‌دهند. بخشی از



برخوردار بوده و برای چرخش و پیشروی بیشتر جامعه انسانی ساعاتی را مشغول کار مفید گردید.

برای مقابله با فقر و بی خانمانی، بیکاری و اعتیاد، آزادی و حق بیان، مقابله با ستم و استثمار و تبعیض نیاز به سازماندهی در محله‌ای زندگی و محلات کار است تا بتوان این سیستم گنبدی سرمایه‌داری با حکومت جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و یک جامعه انسانی با حکومت شوراهای کارگران، زحمتکشان و مردم را پایه ریزی کرد. در این شرایط می‌توان به یک جامعه درخور انسانها دست یافت. تامین معیشت همگانی امری شدنی و در دسترس است. اعتراضات جاری خیابانی و نیز اعتصابات کارگری گواه این است که مبارزه از سطح تدافعی به مبارزات قوی تر و تهاجمی در حال رشد است.

پروسه رشد مبارزات نمایانگر قدرت یابی هر چه بیشتر اعتراضات، آگاهانه ترشدن، مشکلت‌شدن و همگی گیرتر شدن را نشان می‌دهند. کارگران و زحمتکشان خود بهتر می‌توانند مراکز تولیدی، خدماتی، آموزشی، درمانی و ... را به نفع مردم مدیریت و اداره نمایند. هدایت و حکومت جامعه باید به دست صاحبان واقعی سپرده شود و آن نیز چیزی جز اکثریت مردم در ایران نیستند.

■

اموال عمومی کردند و در حین حال سرمایه‌داران و کارفرمایان هار را به جان نیروی کار و با حمایت کامل از آنها، انداخته است، که با وقارت تمام نه تنها حقوق کارگران و زحمتکشان را به موقع نمی‌پردازند بلکه، نیروی کار را به ارزانترین قیمت خریداری می‌کنند. در مقابل هر اعتراض و اعتراضی و هر مطالبه به حق کارگران و مردم زحمتکش به وحشیانه ترین شکلی می‌ایستند. زندانهای این رژیم مملو از کارگران زندانی و زندانیان سیاسی است.

اعتراضات و خیزش‌های آغاز شده؛ شروع یک تغییر بنیادی است و با واژگون کردن این دولت مافیایی سرمایه‌داران می‌توان جامعه‌ای را ساخت که تمامی مردم با استفاده از ثروت عمومی به یک زندگی انسانی دست یابند. با سرنگونی این رژیم و گرفتن اداره جامعه به دست خود مردم می‌توان جامعه‌ای را ساخت که در آن نه زندانی باشد، نه فقیری موجود باشد و نه نیازی باشد که کودکی مجبور به کار گردد و یا کسی برای امرار معاش نیاز به فروش بدن وجود خود گردد.

اموال و ثروت جامعه که صاحبان اصلی آن مردم در ایران هستند را باید از حلقه این مافیای اسلامی سرمایه در آورد و برای کل جامعه و رفاه عمومی استفاده نمود. ثروت جامعه آنچنان فراوان است که می‌توان به هر فردی در جامعه بدون هیچ کاری از یک حداقل زندگی انسانی به دور از فقر

جنبش کارگری، تدافعی یا تعرضی؟

ملک پیر خضری

محکم یقئه این عده را بچسبید و بپرسد که ابراز چنین ادعایی به کدامین سند و فاکت عینی پشت بسته است. آیا در یک دهه اخیر طبقه کارگر ایران بجز جنگیدن برای دریافت دستمزدهای معوقه چند ماهه و گاهای یک ساله خویش، قدمی فراتر رفته است؟

از نگاه کارگر کمونیست و هوشیار، هرگاه طبقه کارگر در جنگ و ستیز طبقاتی توانست بورژوازی و کل دستگاه حاکمه را وادار به تسلیم در مقابل خواستها و مطالباتش کند، هرگاه تحمیل مطالبات روز خویش را بر بورژوازی مستولی کرد. آنگاه می‌توان مدعی شد که دوران تعرض را شروع کرده است و وارد مرحله‌ای نوین در ستیز طبقاتی شده است. اما سیمای عینی و واقعی وضعیت طبقه کارگر جهان و ایران چیز دیگری به ما نشان می‌دهد. تا جایی که به شرایط جنبش کارگری بین‌المللی مربوط می‌شود، توده‌های طبقه کارگر در خود کشورهای اروپایی نیز آماج شدیدترین تعرضات دولتهای هار بورژوازی قرار گرفته‌اند. در دو دهه اخیر دولتهای بورژوازی اروپا در همراهی و همسویی با سران مزدور اتحادیه‌های کارگری، شنیع‌ترین و کارگر ستیزترین نقشه‌های شوم را برای بازپس گرفتن رفاهیاتی که با خون و مبارزه ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر بدست آمده بود، طرح‌ریزی و به مرحله اجرا درآورده‌اند.

در همه جا قانون قراردادهای موقت کار، سیاستهای خصوصی‌سازی، بیکارسازی، کاهش بیمه بیکاری، افزایش سن بازنشستگی را بدون مواجه شدن با کمترین مقاومتی پیش بردن. دلیل اینکه بورژوازی به آسانی توانست سیاستهای ضد کارگری را بر طبقه کارگر اروپا تحمیل و تثبیت کند، به هیچ وجه فقدان و محرومیت طبقه کارگر این دیار از تشکل کارگری نبود و نیست. در هر کدام از کشورهای

اخبار مربوط به اعتراضات و اعتصابات کارگری مدتی است به سرلوحه روزنامه‌های داخل ایران نیز تبدیل شده، خامنه‌ای جlad نیز ترس و بیم خارج شدن کنترل اوضاع در وجودش نشسته است و با اشاره به «کارگر و ضد انقلاب» در ایام انقلاب، زیرکانه می‌خواهد دوران انقلاب سال ۵۷ و نقش کلیدی طبقه کارگر در ساقط کردن دولت بورژوازی سلطنتی سرمایه را یاد دستگاه‌های سرکوبگر نظام بیندازد، تا مبادا غافل شوند و در سرکوب وحشیانه و اعمال هر گونه جنایتی علیه جنبش کارگری توهمنی به دل راه دهند.

اگر چه شمار اعتراضات کارگری نسبت به سالهای پیشین در تمامی بخشها بشدت افزایش یافته و روزی نیست اخبار مربوط به این اعتراضات در گوشه و کنار کشور انتشار نیابد. اما آیا با وصف روزافزونی و گستردگی حرکتهای اعتراضی کارگران، می‌توان نتیجه گرفت که دوران تعرض جنبش کارگری ایران علیه نظام انسان ستیز سرمایه آغاز شده است؟ از منظر و نگاه احزاب و فعالین رفرمیسم چپ، فعالان سندیکالیست و شیفتگان جنبش اتحادیه‌ای، بدون کمترین تأمل و درنگی پاسخ مثبت است. جوهرمایه اطلاعیه‌های آنان و تکیه کلام سخنان و مصاحبه‌های فعالان جنبش رفرمیستی، این روزها این است که طبقه کارگر ایران از مرحله تدافعی به مرحله تعرضی گام نهاده است و این مهم را به عنوان آغاز سرفصلی نوین از پیکار طبقه کارگر علیه رژیم سرمایه اسلامی جار می‌زند.

ابراز چنین ادعایی توسط طیف همگون رفرمیسم راست و چپ به هیچ وجه از روی نادانی و بی‌اطلاعی از شرایط دهشتبار جنبش کارگری ایران نیست. این عمق نگاه و رویکرد ضدمارکسی آنان به مبارزه طبقاتی کارگر علیه سرمایه را به نمایش می‌گذارد. هر فعال آگاه و هر کارگر هوشیاری باید

چرا باید جنگ و ستیز کارگران با صاحبان سرمایه را برای پرداخت دستمزدهای معوقه تعریض نام نهاد؟ کجای دنیا کارگر در ازای عدم پرداخت فروش نیروی کارش توسط سرمایه مجبور شده است خودش را بکشد؟ چرا زمانی که فعال کارگری از زندان جلادان سرمایه آزاد می‌شود، این آزادی را پیروزی می‌نامند، به همین‌گرای شادباش می‌گویند، و این را تعریض طبقه کارگر علیه سرمایه می‌نامند؟ فعال کارگری مرتكب کدامین جرم و گناه گشته است که قضاط

سرمایه برایش زندان و حکم شلاق صادر می‌کند. آیا نباید به جای پهن کردن بساط این شادمانی کردنها، جنبشی را سازمان داد که کل زندانها را بر سر حاکمان سرمایه ویران کرد؟

ابعاد استیصال و درماندگی طبقه کارگر به اینها محدود نشده است، عمق فاجعه این است که توده‌های این طبقه به تمسخر هویت طبقاتی خویش روی آورده‌اند. سر دادن شعار «مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر» کوییدن محکمترین میخ بر تابوت هویت اجتماعی کارگر است. جاری

ساختن این شعار بر سر زبانها با هر نیتی که باشد، به زیر سوال کشیدن رسالت طبقه کارگر برای تغییر جامعه بوده و بشدت ارتقای و باید با آن مقابله شود! توده‌های طبقه کارگر راهی جز رجعت به کمونیسم مارکس برای بسترسازی رادیکالیسم نوین و ایجاد سنگرهای پیکار این طبقه علیه سرمایه در پیش ندارند. فعالان آگاه طبقه کارگر همه جا باید دست به کار سازماندهی همزنجیران خویش در ایجاد شوراهای سرمایه‌ستیز و با افق لغو کار مزدی شوند. توده‌های طبقه کارگر ایران بشدت نیازمند تشکل سراسری شورایی خویش هستند. تشکلی که به جای رژیم‌ستیزی و مماشات بر سر بهای خرید و فروش نیروی کار کارگران، رویکردش نابودی نظام بشرستیز سرمایه و از میان بردن کار مزدی باشد.

اروپایی میلیونها تن از توده‌های کارگر در اتحادیه‌های کارگری مشکل هستند. اما مشکل اساسی این طبقه این است که خود اتحادیه‌های کارگری به ظرف نابودی و تباہی هر آنچه را که قبل از نیز با مبارزه به چنگ آورده بود، تبدیل شده است. اتحادیه‌های کارگری به سد محکمی در مقابل هر گونه صفاتی مستقل توده‌های کارگر تبدیل شده‌اند و مبارزات طبقه کارگر را بشدت زمینگیر کرده و توان هر گونه حرکتی را در خارج از مدار جنبش اتحادیه‌ای از توده‌های کارگر گرفته‌اند.

حدیث تلخ و غم انگیز جنبش کارگری ایران بسیار فراتر از شرایط نامطلوب جنبش کارگری بین‌المللی هست. اینجا حتی بکار بردن واژه تدافعی نیز بشدت اشتباه است. اگر در کشورهای اروپا و اکثر جهان نمایندگان تشکلهای رفرمیستی کارگری در تدوین و تثبیت خود قانون کار سرمایه دخالت دارند، در ایران از چنین چیزی هم خبری نیست. تعریض بورژوازی در این کشورها به رفاهیاتی است که زمانی با مبارزات

پیگیر کارگران به دولتها سرمایه‌داری تحمیل شده است. در واقع بورژوازی دارد به مفاد و بندهای خود قانون کار تعریض می‌کند. اینجا می‌توان گفت که طبقه کارگر در حالت تدافعی قرار گرفته است. اما جنگ و ستیز طبقه کارگر ایران با قانون کار و مفاد ضدکارگری است که توسط جانیان سرمایه برای سلاحی توده‌های کارگر در مجلس سرمایه اسلامی وضع کرده‌اند.

برخلاف آن چیزی که توسط یاوه کویان رفرمیسم چپ درخورد همزنجیران ما داده می‌شود، مبارزات دوره اخیر، اوج استیصال و فروماندگی طبقه ما را به نمایش می‌گذارد. تلح تر از این چه چیز دیگری می‌تواند وجود داشته باشد، وقتی کارگری به دلیل عدم پرداخت دستمزد معوقه چند ماهه، بر جه ناتوان خویش بنزین می‌پاشد و خویشتن را به آتش می‌کشد؟



به تکثیرم

شهریار دادور



۱

به تکثیرم، به تکثیرم
ببین من چون کتاب شعر ممنوع
که بر لب زمزمه، در کوچه آوازم
به شب در بین مردم، اسم رمزم من
به روز اما سرود سرخ آغازم
ببین در کوچه و میدان چگونه بر تو می تازم!

۲

ببین از چادر و از روسری و از حجاب تو
چه پرچم ساختم از اعتراض-
برجنون بی حساب تو
ببین تا من چگونه بر تو می تازم
ببین من تازه تازه بذر آغازم

۵

به تکثیرم، به تکثیرم
ببین همچون کتاب شعر ممنوع
که بر لب زمزمه، در کوچه فریادم
ببین تا من چگونه بر تو می تازم
ببین من تازه تازه شعر آغازم
که بر پایان مرگ تو
جهانی تازه می سازم.

۶

به تکثیرم به تکثیرم
دلیل حکم تغییرم
ببین تا من چگونه بر تو می تازم
ببین من تازه تازه بذر آغازم

استکهلم

۳

ببین تکثیر من را از سکوی هرچه میدان
از درون خانه تا متن خیابان
از پس پنهان ترین جا
تا تمام شهر ایران.
این منم: آن زن که تو می خواستی تا من نباشم در جهان
ذهن انسان!

۴

به تکثیرم، به تکثیرم
ببین با پرچمی از جنس تن پوشم
به عریانی ببین تن را چگونه جامه می پوشم
منم من اینهمان خود
منم آن زن که تو می خواستی تا من نباشم
در جهان خود.

سکولاریسم و اجتماع

دانیال پیروز

گرفته، با فرهنگ و ساختار اجتماعی یک ملت، مانع پیشرفت و عقلانیت ساختار جامعه می‌شود.

دین در قالب یک نهاد دینی، مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی بوده، همیشه جایگاه خود را حفظ کرده و چارچوبی برای تعیین قواعد و هنجارهای اجتماع محسوب می‌شود. اما در کل دین کارکردی هنجارگونه و تبیین اخلاق را دارد که مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها را در راستای همزیستی و

همبستگی ارائه می‌دهد. گزینش ابزار و اهداف از طرف کنشکر از عقلانیت اجتماع ناشی می‌شود و این گزینشها در چارچوب تعیین شده قرار می‌گیرد که این چارچوب قواعد و قوانین جامعه و همانا در یک حکومت دینی برخواسته از نظام دینی می‌باشد؛ ولی با توجه به پیچیدگی قرن حاضر، همبستگی ارگانیکی

است که توان تبیین ارزشها و ثبات اجتماعی را دارد؛ که بر این اساس گوناگونی عقاید و گرایشات، دین را به عنوان عامل وجdan جمعی یک اجتماع به حاشیه می‌راند.

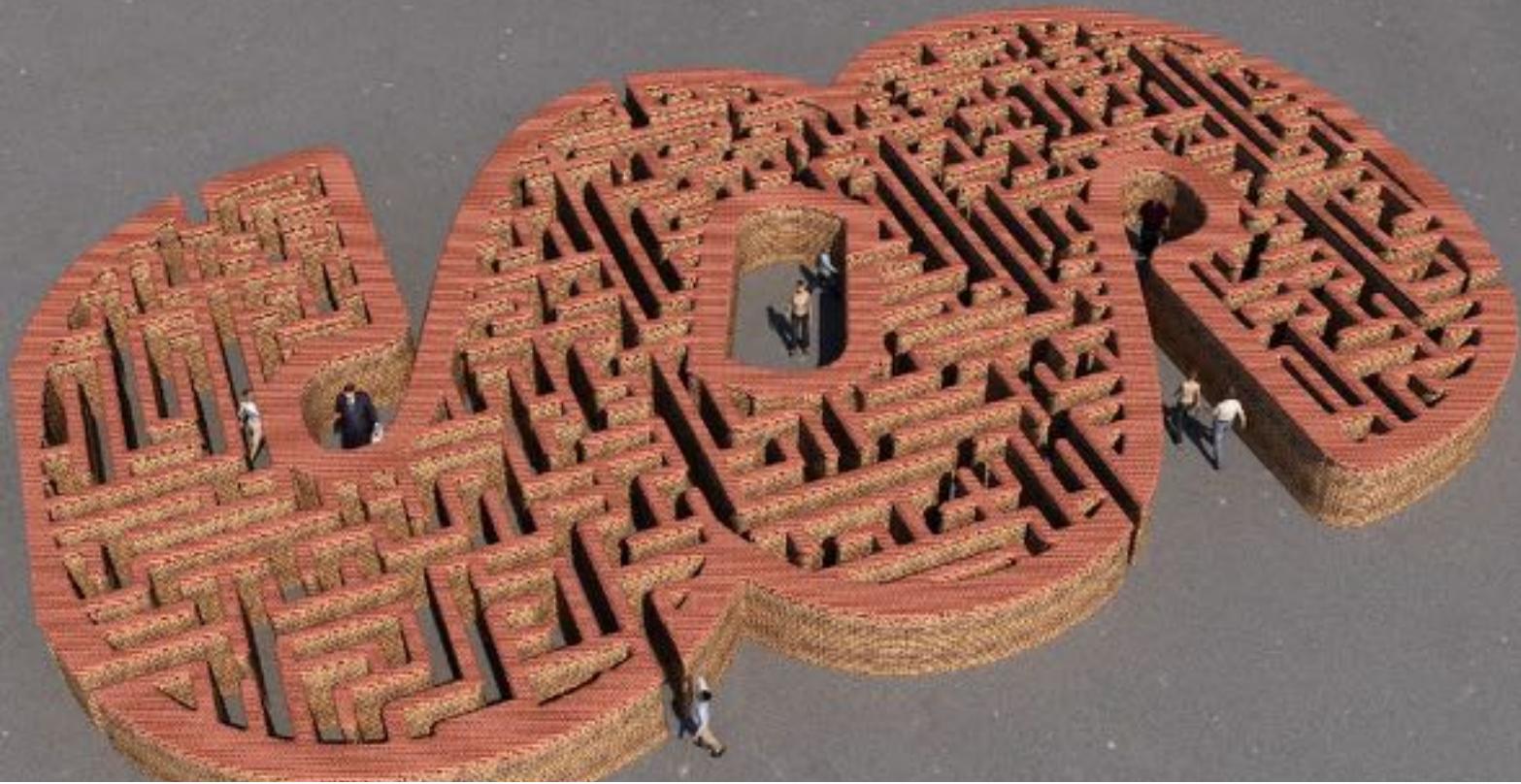
جامعه امروزی ما با توجه به وضعیت موجود در حال گذار است و به طبع تغییر در ارزشها و هنجارها در این مرحله به سرعت ایجاد می‌شود. نظامی که بر اساس نظامی دینی و اعتقادی پایه‌گذاری شده باشد و بر جامعه حاکمیت بیابد، حق عدول از اصول دین را در هیچ شرایطی نمی‌پذیرد. حتی در برابر رأی اکثریت که در نتیجه تغییرات گرایشها، بر پایه همبستگی و ارزش‌های مشترک شکل گرفته باشد و در جهت ثبات پیش برود، دین را علم کرده و براحتی از رای مردم عبور می‌کند.

در پیچیدگی اجتماع امروزی علاوه بر گزینش ابزار و اهداف از سوی افراد، در راستای سازماندهی و پیشبرد بهتر وظایف و نیازها، هر روز به سوی تمایز و تخصصی تر شدن نهادها پیش می‌رویم و هر نهادی برای کارکردی ویژه پدید می‌آید. ساختارهای قدیمی تعديل و تبدیل می‌شوند و دوباره سازماندهی می‌گردند و نهادهای جدیدی پا به عرصه اجتماع می‌گذارند.

بنا بر تنوعات زبانی، دینی و ملی در ایران جهت قدم گذاشتن در مسیر ایرانی دموکراتیک، سکولاریزاسیون از مفاهیم اساسی این تغییر و تحولات می‌باشد. در مفهوم سکولاریته، که به عنوان جهانبینی و ایدیولوژی مطرح می‌شود، لزوم تمایز سکولاریزاسیون (سکولاریزه شدن/کردن)

ضرورت می‌یابد. سکولاریزاسیون تنها از یک بعد شکل نمی‌گیرد؛ همانطور که سکولاریزه شدن/کردن مطرح می‌شود دو قطب متمایز مورد بحث قرار می‌گیرد. در اولین قدم با افزایش آگاهی اجتماع و گرایش به خرداندیشی، اساس اندیشه بر محوریت "این جهانی" گذاشته می‌شود؛ این روی سکه سکولاریزه شدن افراد جامعه است و روی دیگر سکه، سکولاریزه کردن نهادهای جامعه است که از جانب دولت در نهادهای مختلف اجتماع بکار گرفته می‌شود. بنا نهادن یک جامعه بر اساس نظام دینی، افراد را به سوی گزینش ابزار و اهداف از پیش تعیین شده و محدود سوق می‌دهد. پیروی از یک نظام اعتقادی قطعاً سد راه فراگرد عقلانیت می‌شود. عدم همخوانی قوانین و قواعدی که از نظام اعتقادی سرچشمه





خواهد بود. پس یک دین هر چند که غنی باشد باز از اداره اجتماع و فی النفسه از تأسیس دولت عملاً عاجز است و قطعاً به دیکتاتوری و یا حداقل به الیکارشی دینی می‌انجامد.

جدایی دین از سیاست اولین گام در مسیر جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک است چرا که با این عمل دیگر توزیع قدرت توسط دولت جهتگیری خاصی نداشت و همه گروههای دینی، دسترسی یکسانی به منابع خواهند داشت، کاملاً به عنوان شهروند و گروههای موجود شناخته می‌شوند و طبق قانون نانوشت، که در عمل متجلی می‌شود، به شهروندان درجه دوم و درجه چندم تنزل نمی‌یابند.

اگر نظام سیاسی دینی با وجود تنوعات مذهبی مدعی جامعه‌ای دموکراتیک باشد، قطعاً به تحریف انجامیده و برخلاف اصول و موازین دین خود راه می‌پیماید که چنین چیزی امکانپذیر نیست و به معنای عبور از خط قرمزهای دینی خود بشمار می‌آید. در صورت آشنازی با مباحثت دینی، ادیان در سطحی گسترده و در موقعیتی غالب، امکان همزیستی مسلط امیز را نخواهند داشت، همچنانکه در اروپای قرون وسطی، انگیزاسیون در همین جهت، نه تنها ابراز عقیده بلکه ایمان درونی افراد را می‌کاوید؛ و یا جنکهای صلیبی که صدھا سال تداوم یافت و فتوحات صدر اسلام هم از این قبیل بشمار می‌آید.

ادیان بنابر شکلگیری در مقاطع زمانی مشخص و موقعیت جغرافیایی و خصوصاً محدوده قومی، توان تغییر و به روز رسانی خود، همپای تغییرات سریع و پیچیده اجتماع را ندارد. عدم انعطاف و یا قابلیت بسیار کم سازگاری ادیان با جهان امروزی و کهنگی و عدم تطابق با فرهنگ معاصر (بر پایه عقلانیت)، موجب گشته که بنیاد نهادن حکومت بر پایه ادیان، کاملاً غیر معقول و غیر موجه به نظر برسد. (در دنیای متمدن امروزی احکامی چون اعدام، سنگسار، قطع عضو، قصاص و... کاملاً غیر انسانی برشمرده می‌شود).

با ورود دین به دنیای سیاست عملاً جامعه موقعیت ایستایی می‌یابد و در این حالت جامعه‌ای با اکثریت دُگم پرورش خواهد داد و در بعضی موارد به عقب سیر می‌کند. و اما سیاست ابزاری جهت نظم و حل اختلافات واحد سیاسی است. با وجود گرایشات و اختلافات در سطح جامعه، تصمیم گیری اجرایی برای همه اعضای گروه، تنها از طریق یک دیدگاه دینی امکانپذیر نیست. کشور ما خود نمونه‌ای بسیار روشن و خوبی در این زمینه است. علاوه بر تقسیمات داخلی اسلام، فرقه‌ها و کیشها یی چون بهایی، یارسان و آیین مسیحیت، کلیمی و زرتشتی سکونت داشته و رجوع به اسلام برای چارچوب قراردادن آن جهت قانون اساسی همه واحدها کاملاً غیرمنطقی، نامعقول و ناعادلانه است؛ اساساً چنین راهکاری خود زمینه پیدایش تبعیضات و تظلم نسبت به گروههای دیگر



بدون در نظر گرفتن عقیده و مذهبش، می‌تواند در صحته سیاست حضور یابد.

سکولاریزه کردن با عدم دخالت دین در حیطه قضایت و قوانین، و غیر دینی کردن نظام آموزشی شناسی بیشتری برای محقق ساختن هدف پیدا خواهد کرد. سکولاریزه کردن می‌تواند فرصتهای بیشتری جهت آموزش‌های علمی فراهم آورد و بجای باز تولید مفاهیم دینی، شاخه‌های علمی، فرهنگی و هنری باز روتیر می‌گردد؛ همچنین بودجه‌ای که صرف نهادهای دینی می‌شود می‌تواند کاملاً به موارد اجتماعی، فرهنگی و یا علمی تخصیص یابد.

سکولاریزاسیون جامعه، همبستگی مستقیمی با خرداندیشی و روشنگری آحاد جامعه دارد، در این مورد اساس تفکر بر مبنای خرد شکل می‌گیرد و نه بر پایه دین. اینچنین توزیعی عادلانه در همه زمینه‌ها شکل می‌گیرد و راه بر جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد با هر نوع تنوعی گشوده می‌شود. گروهی بر گروهی دیگر رجحان نمی‌یابد و از تنش و بی‌نظمی جامعه به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاسته می‌شود.

جامعه امروزی ایران به سطحی از عقلانیت رسیده و به خوبی از ناکارآمدی و عواقب این اختلافات اگاه بوده و می‌بینیم که افرادی از هر آیینی در جهت برقراری جامعه‌ای دموکراتیک، هر کدام به نحوی با تحمل سیاست حکومت دینی مبارزه می‌کند و برای حقوق پامال شده خود می‌کوشد. در گذر زمان هم تاریخ شاهد این مبارزه با خلافتهاي دینی در گوش و کنار جامعه تحت سلطه بوده، که همیشه به سرکوب این مبارزات انجامیده است.

بدین ترتیب جدایی دین از سیاست امری ضروری و اجتناب ناپذیر خواهد بود. سکولاریسم به معنای ضدیت و مخالفت با ذات دین نیست، بلکه خواهان جدایی دین از سیاست و عدم دخالت در امور دولتی از جانب دین می‌باشد. دین موردی کاملاً شخصی و درونی است که الزاماً باید در محدوده اعتقادات شخصی بماند. باید توجه نمود که این محدودکردن دین، تنها در عرصه دولت و سیاست تحقق می‌یابد و آزادی ادیان وجود خواهد داشت و هر یک از ادیان بطور مساوی از حق و حقوق و امتیازات برخوردار خواهد شد؛ البته این برخورداری صرفاً بر مبنای شهروند بودن افراد است نه به دلیل باورداشت و عقیده ویژه‌ای. هر شهروند و یا فرد سیاسی

چرا سازمان یافتگی؟ چرا حزب؟

الیاس قنواتی (لاری)

پیش می‌آید که اتفاقاً پاسخ‌هایی ساده، ابتدایی اما بنیادین و مسئله‌ساز را به همراه دارد. پرسش‌هایی نظری این که خواست پرولتاریای به خروش آمده چیست؟ شیوه‌ی تحقق این خواستها کدامند؟

رسانه‌های امپریالیسم نظری بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، من و تو... در نظر دارند این پرسش‌ها را با به میان آوردن شعارهای فریاد شده در خیابان پاسخ بدھند با این توضیح که بی‌شک حقیقی‌ترین منافع و خواست مردم از دهان خودشان شنیده می‌شود. آیا به راستی اینگونه است؟ برای پاسخ دادن به این سوال و همچنین دریافت پاسخ برای پرسش‌های بالا و نیز فهم عمل رسانه‌های امپریالیستی، من هم نگاهی به شعارهای فریاد شده در خیابان می‌اندازم، شعارهایی که بسیار متناقض با یکدیگرند. برای مثال دانشجویان در تجمعاتشان فریاد زند "نان، کار، آزادی" و این شعار پس از آن بصورت فراگیر در تظاهرات و تجمعات شهرهای مختلف استفاده شد. از سوی دیگر شعارهای دیگری هم شنیده می‌شد نظری "ای شاه ایران، برگرد به ایران" (که بهانه‌ای شد برای رسانه‌های امپریالیست تا رضا پهلوی، فرزند شاه فقید را علم کنند تا آلتنتیوی برای مردم باشد). و او نیز با اشاره به شعار "نه غزه نه لبنان جانم فداری" (نه غزه نه لبنان جانم فداری). ایران" سعی می‌کرد تمام خواست مردم (خاصه پرولتاریا) را از این رهگذر خوانش کند. حال به راستی کدام خواست مردم یا به عبارتی پرولتاریا (که هستی اصلی این قیام هستند) را بازتاب می‌دهند؟ و چرا این شعارها با یکدیگر در تضادند؟ گمان می‌برم پاسخ به پرسش دوم پاسخ پرسش اول را هم روشن خواهد کرد و همچنین تحلیل شعار نخست تضادش را با دو شعار دیگر عیان می‌کند.

درک و دریافت دو بخش نخست شعار "نان کار آزادی"

شاید دیگر بر هیچ کس پوشیده نباشد که ما امروز در شرایطی انقلابی به سر می‌بریم. شرایط انقلابی‌ای که در دیماه نود و شش خود را به شکل قیامی سراسری در تمام نقاط کشور به نمایش گذاشت و این روزها نیز با تجمعات پراکنده، فزونی گرفتن اعترافات و اعتصابات کارگران، تکثیر دختران انقلاب و همچنین عملیات‌های چریکی علیه مزدوران نظام، ادامه پیدا کرده است. حال دیگر آن پرسش پیشین مبنی بر آن که "چگونه باید شرایط انقلابی را فراهم سازیم؟" از موضوعیت افتاده است. حال پرسش این است که چگونه باید این شرایط انقلابی را به انقلابی مردمی بدل کنیم؟ و با هراس‌هایی از این دست که این شرایط انقلابی به کدام سو خواهد رفت؟

اکثریت تحلیلگران سیاسی بر این حقیقت اذعان داشته‌اند که وضعیت معيشت طبقه‌ی پرولتاریا تاثیر ویژه‌ای بر شکلگیری این شرایط انقلابی و همچنین حضور چشمگیری در قیام‌های انقلابی دی‌ماه داشته‌اند به علاوه اعترافات و اعتصابات کارگری که تماماً مربوط به این طبقه بوده است. مبتنی بر این مهم، شرایط انقلابی کنونی حسابش را از جنبش‌هایی نظری "رأی من کو" و "تظاهرات سکوت" و یا "با روحانی تا ۱۴۰۰" جدا کرده است و به هیچ روی نمی‌توان آن را در کیسه‌ای درسته آنها جای داد. اگر چه بدیهی است که این شرایط انقلابی به همان نسبت که رخدادی تاریخی است نتیجتاً تاثیرپذیری از رخدادهای تاریخی پیش از خود را نمی‌تواند انکار کند، اما این تاثیر به هیچ روی، داشتن منافع مشترک و همسویی با آن جنبش‌ها نباید خوانده شود، بلکه تضاد و عدم بازتاب و تحقق منافع پرولتاریا در جنبش‌هایی از آن دست، برانگیزندگی توده‌ها در شکلگیری این شرایط بوده است.

حال پرسش‌هایی ساده و ابتدایی اما بنیادین و مسئله‌ساز



با مزدش چه می‌تواند بکند؟ از بازار مالکان و خُرده مالکان کمی غذا می‌خورد و می‌خورد، اجاره‌ی تکه زمینی که در آن زندگی می‌کند را به مالکان و خُرده مالکان می‌دهد، خلاصه کنم خودش را مهیا می‌کند تا بتواند دوباره نیروی کارش را در اختیار مالکان و خُرده مالکان بگذارد. این گونه‌ای نوین از بردهداری است. آیا بردهدار عیّاش می‌تواند خود را آزادیخواه و با تکیه بر عیّاشی خود ماحصل عملش را آزادی بخواند؟ پاسخ روشن است. حال نگاه دوباره‌ای به شعار "نان، کار، آزادی" بیندازیم که خواست حق معیشت و تضمین آن به واسطهٔ حق برابری افراد را دارد. اما از سوی دیگر شعار "ای شاه ایران، برگرد به ایران" خواهان نظامی ارباب‌شاهی است. این ارباب فراخوانده شده، که از خواست بی‌تفاوتی نسبت به رخدادهای منطقه (خاصهٔ فلسطین) برای ما می‌گوید، خود نظامی را نمایندگی می‌کند که در این باره کارنامه‌ای ننگین دارد. نظام پهلوی یدی طولانی در حمایت از ظلم اسرائیل و ضدیت با آزادیخواهان فلسطینی داشته، اگرچه منکر آن نیستم که نظام جمهوری اسلامی نیز با حمایتش از جریانات اسلام‌گرا خواهان به حاشیه راندن خواست آزادی فلسطینیان بوده است.

این نمونه‌ها به ما می‌گویند آن‌چه در خیابان‌ها فریاد زده می‌شود نه لزوماً خواست پرولتاریا (که همانا حق زیست و رفاه است) می‌باشد، بلکه سازماندهی این پرولتاریایی به خشم آمده است که این مهم را حاصل می‌سازد و جالبتر آن که این

بی‌مناقشه روشن است (حق معیشت)، اما بخش سوم یعنی "آزادی" که درک و شناخت دقیق آن پر مناقشه و شاید ناممکن باشد اما خود این موضوع پر مناقشه بدیهیاتی نیز دارد نظیر آنکه "آزادی نمی‌تواند علیه آزادی باشد" و نیز "آزادی نمی‌تواند علیه حق زیست برابر باشد"، به همین نسبت ما نمی‌توانیم یک شخص آزادیخواه داشته باشیم که آزادی خود یا یک قوم و ملت را بخواهد ولی در ضدیت با آزادی افراد دیگر، اقوام و ملیت‌های دیگر باشد. منافع اقوام در تضاد با یکی‌گر نیست، مثلاً آزادی و حق زیست اعراب در منافع با آزادی و حق زیست فارس‌ها نیست، یا آزادی و حق زیست کوردها در منافع با آزادی و حق زیست تورک‌ها نمی‌تواند باشد. اما آزادی امری طبقاتی است زیرا منافع طبقات در تضاد با یکی‌گرند. با این حساب آیا می‌شود گفت چون آزادی هر طبقهٔ علیه آزادی طبقهٔ دیگر عمل می‌کند، در این تعریف آزادی امری ناممکن می‌شود و به این علت این تعریف از پایه ایراداتی دارد؟ بگذارید پیش از این حکم به منافع و خواست طبقات نگاهی بیندازیم و ببینیم آیا نخست عملشان در خود اطلاق آزادیست؟ دو طبقهٔ مالکان و خُرده مالکان (بورژوازی و خُرده بورژوازی) خواهان حفظ و افزایش مالکیت خصوصی‌شان بر زمین، ابزار تولید و منابع هستند تا در بهترین حالت، نیروی کار اکثریت قاطع جامعه (پرولتاریا) را بخرند و با سود عاید از آن، مایملکشان را گستردگر و تسلطشان را بر جامعه هرچه بیشتر کنند. در عوض پرولتاریای خوشبخت که شانس فروش نیروی کارش را داشته



پراتیک انقلابی را در شرایط گوناگون، عملی غلط خوانده‌اند و پرچمدار جنبش‌های سبز و بنفس نظام شده و با انگشت جوهری و شعار "من رأی می‌دهم"، رثت روشنفکری گرفته‌اند. اما دست آخر این گروه هم همراه با طبقه‌اش در شرایط انقلابی گردش خواهد کرد، گردشی که نمونه‌هایی از آن را در این روزها شاهد بوده‌ایم.

اما گروهی دیگر از چپ‌ها و حشمتزده از تحزب گرایی، به جهت همان عمل تاریخی احزاب، گریزان گوش‌های منفرد و منفعل به صفحه‌ی مانیتور یا تلویزیون نگاه می‌کنند تا وقایع را ببینند، تحلیل کنند و دست آخر در شبکه‌های اجتماعی و کanal تلگرامی‌شان انتشار بدهن.

عدم سازمان یافتنی پرولتاریای به پا خواسته و نبود تشکل‌ها و احزاب چپی که توان این سازماندهی را داشته باشند، کار را به طرز وحشت‌آوری برای امپریالیسم و نمایندگانش (جريدةات دست راستی) آسان می‌کند، زیرا آنها تمام ابزارهای ممکن برای عوام‌فریبی را در اختیار دارند. باید بدانیم که اگر این پتانسیل انقلابی نتواند به سرانجام برسد، سایه‌ی شوم دیگری خواهد بود بر سایه‌های شوم پیشین که سرنوشت پرولتاریا را پُرگره‌تر خواهد کرد.

ما بی‌درنگ باید حزبمان را بسازیم و به آن بپیوندیم تا بتوانیم طبقه‌ی خود را سازماندهی کنیم. نباید از یاد ببریم که حقیقت، صرف وجود، نمی‌تواند واقعیت موجود را برسازد.

سازماندهی را بورژوازی و خُرده بورژوازی بر عهده گرفته‌اند.

این امری طبیعی است، در شرایط انقلابی قشر بورژوا و خُرده بورژوا، لاجرم با تمام تضادها و عدم منافع مشترکشان بر سر حفظ مالکیت‌هایشان سازمان یافته می‌شوند به جهت آنکه در می‌یابند نظام موجود دیگر نمی‌تواند امنیت مایملکشان را فراهم سازد. این گردش موضع، نخست خود را به شکل پیوستن به مردم نمایان می‌کند. بیاد می‌آوریم که در دیماه و در اوج قیام پرولتاریا، گروهی از سپاهیان و بسیجیان لوحه‌ای تقدیر و کارت‌هایشان را آتش می‌زدند و پیوستن‌شان به مردم را اعلام می‌کردند. اما بازی به این سادگی نبود آنها برای حفظ منافعشان ناچار به این گردش بودند آنها ورق‌های سوخته را آتش می‌زدند تا بتوانند برگی تازه بردارند.

در این میان کجا یند احزاب و اشخاص چپ که می‌بایست نماینده، حامی و سازمان دهنده طبقه‌ی پرولتاریا باشند، و چه می‌کنند؟

سرنوشت احزابی که پیشتر انقلاب پرولتاریای ایران را در سال پنجه و هفت نمایندگی کرده بودند که قصه‌ای آشناست، حالا گروهی از آنها به علت عمل تاریخی‌شان نفرین و سلب اعتماد شده‌اند و گروهی دیگر آنقدر خُرد و طرد شده‌اند که توان تاثیرگذاری بر شرایط موجود را ندارند. اما چپ امروز ایران چه می‌کند؟ دسته‌ای از آنها خُرده بورژواهایی هستند که در دانشگاه‌ها به مباحثت چپ علاقمند شده‌اند اما رادیکالیسم را نمی‌پسندند، آنها صادقانه شرح می‌دهند که نباید عملی داشته باشیم که منافعمان را به خطر بیندازد، پس

جنگ هویتها

و

دفاع مشروع

پژمان ابراهیمی

نقش اصلی را ایفا می‌کند.

روان و شخصیت هر فردی ساختار و محتوای هویت ذاتی وی را تشکیل می‌دهد که مجموعه‌ای از آزموده‌ها و تأثیرات پیرامونی و محیطی است که شناسه فرد از خود و همچنین درک و دریافت، و موضع و چشمداشت وی هم از خود و هم از محیط پیرامونی نسبت به همدیگر که رفتارها و کردارهای وی را تنظیم می‌نماید، را نشان می‌دهد.

هویت اجتماعی افراد پیش از هر چیز احساس درونی تعلق افراد در جامعه بوده که روابط افراد را با محیط‌های اجتماعی گوناگون شکل داده و تنظیم می‌نماید. به بیان دیگر هر فردی دارای تعلقات گوناگون بوده و در شرایط مختلف، خود را متعلق به محیط‌های متفاوت دانسته و در روابط درون‌محیطی و برون‌محیطی این گروه‌های اجتماعی برای خود جایگاهی تعیین نموده یا برایش تعیین می‌گردد.

فرای این امر تمامی جوامع و حتی گروه‌ها و تنوعات اجتماعی نیز خود دارای هویت ویژه خود بوده و این هویت شناسه‌ای است که ساختار و محتوای این جوامع و گروه‌ها، بویژه تنوعات را تعریف می‌نماید. بر این اساس جامعه بشری را می‌توان بسان یک ساختار کلی رهمند نگریست که هویتهای بیشماری در جوار یا تضاد با همدیگر قرار گرفته و افراد را بسوی خود جلب می‌نمایند. بعلاوه می‌توان بسهولت مشاهده نمود که پدیده‌ها و روند تکوین یا زوال آنهاست که هویتها و جایگاه آنها را در روابط بین انسانی تعیین و با توجه

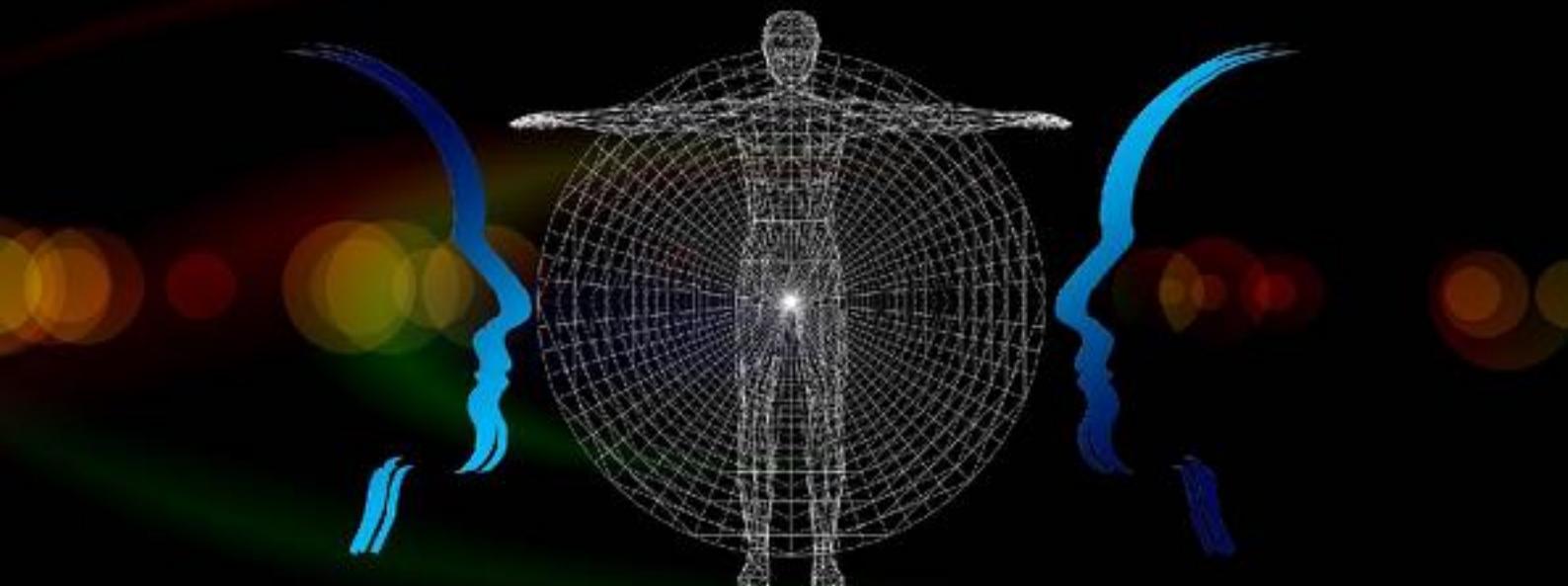


مسئله دفاع پدیده‌ایست که مستقیماً در برابر هجوم به هویت فردی و اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد. به زعم این رویکرد هر امری که شریانات حیات آزاد، کنشها و هویت اجتماعی توده‌ها و جامعه را مورد هدف قرار دهد با واکنش دفاع ذاتی روپرور می‌شود و بدین وسیله فرد و جامعه در برابر ارزش‌های خودساخته و مناسبات اجتماعی حاصل از پیوندهای درون جامعه، در برابر هجوم ارزشها و مناسبات اجتماعی بیگانه که توسط سیستم جهانی و در قالب دولت - ملت‌های سرسپرده خود وجهه عملی پیدا کرده است ایستادگی کرده و به پاسداری از هویت راستین خود خواهد پرداخت.

برای درک صحیحتر از امر دفاع مشروع نکات دیگری که پیرامون همین بحث و برای سهولت فهمِ ضرورت دفاع مشروع مطرح هستند را باید از نظر دور نداشت. در این مقاله سعی بر آسیب شناسی و موشکافی ابعاد و دامنه هجوم نظامهای حاکم بر مناسبات اجتماعی و اصل دفاع به منظور کلی و همچنین چگونگی کاربرد دفاع مشروع در تمامی نهادهای اجتماعی خواهیم پرداخت.

هویت

هویت فردی یا کیستی مجموعه‌ایست از نشانه‌های کیهانی، هویت ذاتی و هویت اجتماعی افراد هر جامعه‌ای که می‌توان آنرا شکافت. آدرس کیهانی در واقع تعیین جایگاه و موقعیت کیهانی، جغرافیایی و محیطی فرد در جهان فیزیکی پیرامون خودش بوده که وسعت آن به پهنانی کل کیهان است که در شکل دادن اجزای دیگر، هویت فردی یعنی هویت ذاتی و اجتماعی



در طول تاریخ بشری نیروهای استعمارگر و مستبد خواسته‌اند که هویت اجتماعی جوامع را مورد هجوم قرار دهند و آن هویتی را به آنها اعمال کنند که بر اساس تعریف خود، و در راستای آسمیلاسیون جوامع و همراه‌سازی جامعه با اهداف مورد نظر خود را نمایان سازد، در مقابل تاریخ بشری سرشار از واکنشها و مواجهاتی است که در قالب‌های دفاعی گوناگون خود را سازماندهی و در برابر استبداد حاکمیت مقاومت به خرج داده است.

مدرنیتی استبدادی به مثابه رویکردی که تمامی ابعاد جامعه را مورد هدف قرار داده و با تسلط بر تمامی اندیشه‌های تولیدی جامعه و جذب همه تنوعات جامعه به نفع طبقه و اقشار حاکم و هموزنیزه کردن جامعه هویت اجتماعی را برای اقدامات استثمارگرایانه خود به کار گرفته و آنرا از جوهر واقعی خود دور انداخته است. نؤلیرالیسم به عنوان فاز پراکتیکی اندیشه‌ی کاپیتالیستی با تسلط هویت بازار بر تمامی جامعه و برای جلوگیری از آفریدن اراده‌ای دگراندیش، تمامی ارزش‌های اجتماعی را تسلیم دولت و بدان مشروعیت کامل بخشیده است، بدین معنا که وظیفه دولت ایجاد و حفظ یک چهارچوب نهادی مناسب برای عملکرد هویت بازاری جامعه باشد که خود را در مقابل تمامی ارزش‌های اجتماعی

به نیروی کشش و بار جذب و دفع این دینامیکها افراد را بسوی خود کشیده یا دفع می‌نمایند که می‌توان گفت عامل تعیین کننده‌ای در ظهور و شکلگیری طبقات و اقشار بشمار می‌رود.

هویتها با انقلابات متداوم تاریخ بشر دگرگون گشته که هم اکنون در اشکال گوناگونی خود را بروز می‌دهند. هر چند بیشتر جوامع بشری در ذات خود به درجات مختلف دارای هویتی دموکراتیک و آزاد هستند که بر مبنای پیوندها و ارتباطات و برای پیشبرد سطح فکری، اقتصادی، سیاسی و دفاعی جامعه استوار است، اما ناهنجاریهای بفرنجی که از امیال و سپس به ذهنیت و از آن پس به سیستم تکامل یافته‌اند، ماهیت روابط هویتها را از جوار و تضاد طبیعی به تقابل خصم‌انه سیستماتیک تغییر و برای این تقابل ابزارهای گوناگون ایجاد نموده‌اند. پارامتر مهمی که این تقابل و مخاصمه هویتی را نیرو می‌بخشد ایدئولوژیهای استبدادی بوده که علاوه بر ایجاد نظام اقتدارگرایانه یا به بیانی دیگر دولت، از طریق مکانیسمهای جنگ و سرکوب از یک سو و آسمیلاسیون و امها از سوی دیگر هجوم سیستماتیک بر هویتها از نظر آنها نامطلوب را آغاز کرده و جنگ هویتها در شکل دیگری ظهر نمود.



که در کلیشه تحمیلی مدرنیتۀ مهاجم نوب نگشته و به دینامیک ایجاد حرکتهای مقاومتی برای نجات هویتها از نوب و امحا بدل گشته‌اند. برخی از جوامع به رغم تهاجمات مذکور مطابق میل مدرنیتۀ استبدادی شکل پذیر نبوده و حتی در ذات خود دارای خصلت ضدتھاجمی می‌باشند و در مقابل تھاجمات، به دفاع برمی‌خیزند. دفاع مشروع زمانی برجسته می‌گردد که جوامع با بافت دموکراتیک برای حفظ هویت و موجودیت خود در مقابل مهاجمۀ ناممشروع نظامهای استبدادی قامت راست نموده و پیش روی آنها را سد می‌کند.

در جامعه‌ای مانند ایران که حاکمیت از همه نوع تھاجمات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جنسیتی و انتیکی بر خلق‌های ساکن این جغرافیا ابایی ندارد و بطور روزمره و به هر نحو خلق‌ها را آماج هجومهای خود قرار می‌دهد، دفاع مشروع امری ضروری و اساسی جامعه خواهد بود.

دفاع مشروع شیوه‌ی دفاعی صرف بیولوژیکی نبوده و در واقع دفاع در برابر تمامی ارزش‌های جامعه است که توسط استبداد حاکم مورد تعرض قرار گرفته است. در جوامع انسانی پایاپایی با پیشرفتهای استبدادی و تلاش‌های حاکمین برای یکنواخت سازی جامعه، بینشها و جهانبینی‌های متفاوتی نیز زاده و تکامل می‌یابند که موجبات و ضرورت دفاع جامعه را در برابر طرح و اقدامات همگون سازانه به وجود آورده است. هنگامی

که در مقابل تولیدات فکری، اقتصادی، سیاسی و... قرار بگیرد.

هدف اصلی این نظام فکری که در پوشش مدنیت ظاهر می‌شود، به کژراهه کشانیدن گفتگو و پیوند تمدنها یا جوامع بوده و با متخصص نشان دادن آنها و تبدیل تفاوتها و تنوعات به تخاصم و جنگ تمدنها می‌باشد که ماهیت بتواره‌ای بدان بشیوه‌ی کسیستهای اجتماعی را فزونی می‌دهد. این چنین نظامی با ایجاد چنین کسیستهایی است که می‌تواند به میان لایه‌های جوامع نفوذ و همانند غده‌ای سرطانی بافت طبیعی جوامع را منهدم و روابط را مطابق با منافع و مصالح خود و طبقات حاکم مجددا سازمان دهد.

باید خاطرنشان ساخت که تداوم حیات دولت، وابسته به عمق شکاف و کسیستهای اجتماعی است و با اتحاد و همبستگی جوامع عمر دولت - ملت‌ها یا غدد سرطانی نیز به پایان میرسد. بدین منظور دولتها همه نیروی خود را به کار گرفته تا در برابر جوامع و جلوگیری از اتحاد آنها، و سلب هویت واقعی افراد با نگرش‌های متمایز آنها جوهر انسانی واقعی آنها را به سراشیب نابودی برد و از آنها ماهیت ماشین گونه یا بردبار قالب می‌کند.

دفاع مشروع:

در عمق بافت جوامع همواره افراد یا اقشاری وجود داشته‌اند



در دست گرفته و اقتدار استبدادی را رو به زوال برد و با اراده کلیت جامعه، سیاست در راستای رشد و توسعه جامعه اعمال می‌شود.

با اتکا بر این اصل می‌توان گفت فرهنگ هر ملتی که در بطن خود حامل جوهر دموکراتیک است، نیازمند پاسداری و دفاع در برابر هجومات اقوام و یا فرهنگ‌های بیگانه خواهد بود. در واقع فرهنگ یک جامعه بیانگر هویت اجتماعی افراد و روحیات غالب جامعه است و این امر رابطه تنگاتنگی با مسئله هویتی جامعه دارد. جامعه‌ای که از فرهنگ و زبان خود عقب بماند، نمی‌تواند ارزش‌های خود را بازنیزی نموده و به راحتی می‌تواند به تسخیر درآمده و جامعه را از تولیدات اجتماعی و فرهنگی خود محروم ساخته و این سبب عقب ماندگی جامعه و بروز تسلیمیت در اراده فردی و اجتماعی می‌شود. دفاع در برابر ستمهایی که فرهنگ و زبان ملتها و جوامع را هدف قرار داده امری انقلابی و بسیار حائز اهمیت است و یکی از شالوده‌های دفاع مشروع محسوب می‌شود.

طبقات حاکم با استفاده از دولت‌ملتها استبدادی برای به تسخیر در آوردن نهادهای تولید اقتصادی جامعه و اگذاری آنها به الیت مشخص، و با ایجاد قانونمندی ویژه منافع خود، در واقع جامعه را در امر تولیدات اقتصادی خود عقیم نموده و بدین شیوه تمامی تلاشهای جامعه را به زیر سایه نفوذ و قدرت

که افراد و جامعه در حالتی قرار گیرند که هستی آنها در معرض نابودی باشد به دفاع از خود پرداخته و در صدد مصون داشتن ارزش‌های جامعه در مقابل این تهاجمات برمی‌آیند.

دفاع مشروع دارای ابعاد مختلفی همچون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی است و بر این مبنای دفاع امری ذاتی است و در برابر بورشهایی که هویت اجتماعی و فردی جامعه را مورد تهدید قرار دهد، بروز یافته و شکل می‌گیرد. در دو قرن گذشته جریانات زیادی که مدعی دفاع از جامعه، در قالب دفاع ملی و دفاع سوسیالیستی پا به عرصه مبارزه نهادند به دلیل عدم ژرفنگی در مسئله دفاع، آن را به دفاع در زمینه خاصی معطوف ساختند که عمدتاً خود را در زمینه مبارزه نظامی نمایان ساخت.

هر چند سیاست بسان مبارزه مسلحانه رابطه مستقیم با دفاع مشروع دارد، اما کلیت این مفهوم نبوده و ارتقا فرهنگ و آگاهی راهکشای اشاعه‌ی سیاستی دمکراتیک که در آن مصونیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به کل تمایزات و تنوعات اجتماعی را تعلق یافته و رشد جامعه را در روند سعودی قرار خواهد داد. بدین گونه نه سیاست دسپوتیک تحملی از جانب طبقات و اقشار بالادست؛ بلکه سیاست دموکراتیک اقشار اجتماعی تولید کننده است که زمام امور را



در مقابل قوای استیلاگر است، لذا داشتن نیروهای نظامی که از بطن جامعه تولید و به منظور پاسداری از اقلیتها و جنسیتهای گوناگون جامعه عمل نماید و مطابق با مطالبات اجتماعی حرکت نموده، جز نیازمندیهای یک جامعه سرزنش و آزاد است. بنابراین جامعه‌ای که خواستار آزادی و دمکراسی باشد نمیتواند بدون داشتن نیروی دفاعی مسلح خود در مقابل حاکمیت استبدادی از دفاع نموده و از سوی دیگر و در واقع این نیروی دفاعی مسلح به دفاعهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... سهولت میبخشد و همین منظر جزئی از واجبات دفاع ذاتی به حساب می‌آید.

اگر سیاست را به عنوان هنر مدیریت جامعه تعریف نماییم، دفاع مشروع به منظور حفظ هستی سیاسی جامعه وارد عمل می‌شود. دست یازیدن جامعه به مکانیسمهایی برای ایجاد مدیریت سیاسی مردمی برای اداره جامعه خود و خارج نمودن قدرت از کف نظام موجود از رهگذر دفاع مشروع وجهه عملی پیدا می‌کند. با این شرح تاسیس نظام موازی و بسترسازی برای ایجاد مکانیسمهای دفاعی‌النگره شده در جامعه از ضرورتهای عاجل برای اعتلای انقلابی است و رسالت تاریخی و وظایف همه افراد جامعه در این چهارچوب تعریف می‌یابد.

■

خد کشیده و تولیدات اقتصادی جامعه را دچار رکود می‌کند. سیاست بردگسازی جامعه در قالب صنعتی سازی نهادهای تولید اجتماعی و جلوگیری از رشد تولیدات اکولوژیک و سیاست توسعه شهری و تخلیه کردن روستاهای در چهارچوب این استیلای اقتصادی قرار می‌گیرد. جامعه‌ای که دارای تولیدات اکولوژیک نباشد به راحتی می‌تواند مورد استعمار قرار گیرد، بنابراین تلاشهای توده‌ای برای اعاده تولیدات اکولوژیک و بر مبنای مناسبات تولید اجتماعی در قالب دفاع مشروع جای می‌گیرد.

بسیاری امر دفاع مشروع را تنها در حوزه جنگ مسلحانه تعریف می‌کنند و بدین شیوه تعریفی ناکامل از امر دفاع را نشان می‌دهند. دفاع مسلحانه نوعی از مکانیسمهای دفاع مشروع است که در برابر تهدیدات بیولوژیکی فردی و اجتماعی به مثابه رویکردی دفاعی وارد عمل شده و جامعه را در برابر تهدیداتی که مسبب زوال و نابودی جامعه است محافظت می‌نماید. جنگ مسلحانه زمانی می‌تواند به عنوان دفاع تعریف شود که در برابر تهدیدات خارجی و به منظور حفظ ارزش‌های اجتماعی وارد عمل گردد و صرفاً مقصود تدافعی داشته باشد و به هیچ وجه خود را در قالب هجوم و تسخیر خاک، فرهنگ و ارزش‌های جامعه‌ی دیگری جای ندهد.

جنگ مسلحانه گاها ناگزیر تنها راه مقابله‌ی جوامع تحت ستم

انقلاب اکتبر

و

مسئله زنان

رضا قابان

و با اعتماد به نفس برای حق رأی برابر با مردان مبارزه کردند.

تأثیرات این حرکت در دنیا بقدرتی بود. که بورژوازی غرب از ترس و واهمه تکرار این انقلاب شروع به بوجود آوردند تعدد احزاب نمود، و حق رأی همگانی را برای همه شهروندان، منجمله زنان به رسمیت شناخت.

انقلاب اکتبر با رهبری پرولتاریا سعی نمود خواستهای سوسیالیستی را بطور سیاسی با افکار توده‌های زنان رحمتکش، با نیازها و آرزوی‌های زنان کارگر، پیوند دهد. و زنان به این نتیجه رسیدند، که تنها طبقه کارگر است که حق برابری کامل با مردان، هم در قانون و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه را برای آنها قائل است.

زنان در روسیه در طول انقلاب پرولتاری اکتبر ضمن اینکه با خواسته‌های طبقاتی خود آشنا شدند به این امر هم واقف شدند در جامعه‌ایی که در آن انسان بر زندگی خود کنترل دارد و از استثمار انسان از انسان خبری نیست، اکثریت عظیم جامعه که کارگران و رحمتکشان باشند از خطر تهدید فقر، ناتوانی، جنگهای خانمانسوز رها شده‌اند، نیروی زنان بعنوان نیمی از جمعیت جامعه نقش تعیین کننده‌ای در مبارزه طبقاتی داشته و رها شدن آنها از اهداف مهم این مبارزه است.



یکی از معضلات اجتماعی که انقلاب پرولتاری اکتبر توانست به آن پاسخ دهد و در حل آن قدم بردارد مسئله زنان بود. بلشویکها این معضل را نه تنها بطور انتزاعی نمی‌دیدند بلکه رهایی و برابری کامل زنان را در گرو مبارزه طبقاتی و پیروزی طبقه کارگر می‌دانستند.

انقلاب اکتبر با ارائه دادن راه حل پرولتاری رهایی واقعی زنان را بدون دگرگون نمودن مناسبات بورژوازی غیر ممکن می‌دانست. بلشویکها حل مسائل زنان را در بطن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب جستجو نمودند، و ثابت کردند مبارزه برای حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، بطور قطع یک نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی کل بشریت است.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا، افقهای زنان را وسعت بخشد، اذهان آنها را باز و فکرشان را تکامل داد، و آنها را در رساندن به اهدافشان یاری نمود.

بعنوان مثال تا قبل از انقلاب اکتبر، زنان پرولتر و غیر پرولتر از طریق حق رأی مردان حمایت می‌شدند؛ حقی که آنها در واقع به نحوی غیرمستقیم در آن نقش داشتند. اما انقلاب اکتبر با رهبری طبقه کارگر، و دخیل کردن جنبش توده‌ای زنان، حق زنان کارگر را به عرصه کشمکش در حیات سیاسی ارتقاء داد و این در حالی بود که میلیونها زن پرولتر رزم جویانه

چرا مطالبات ملی کوردها مترقی است؟

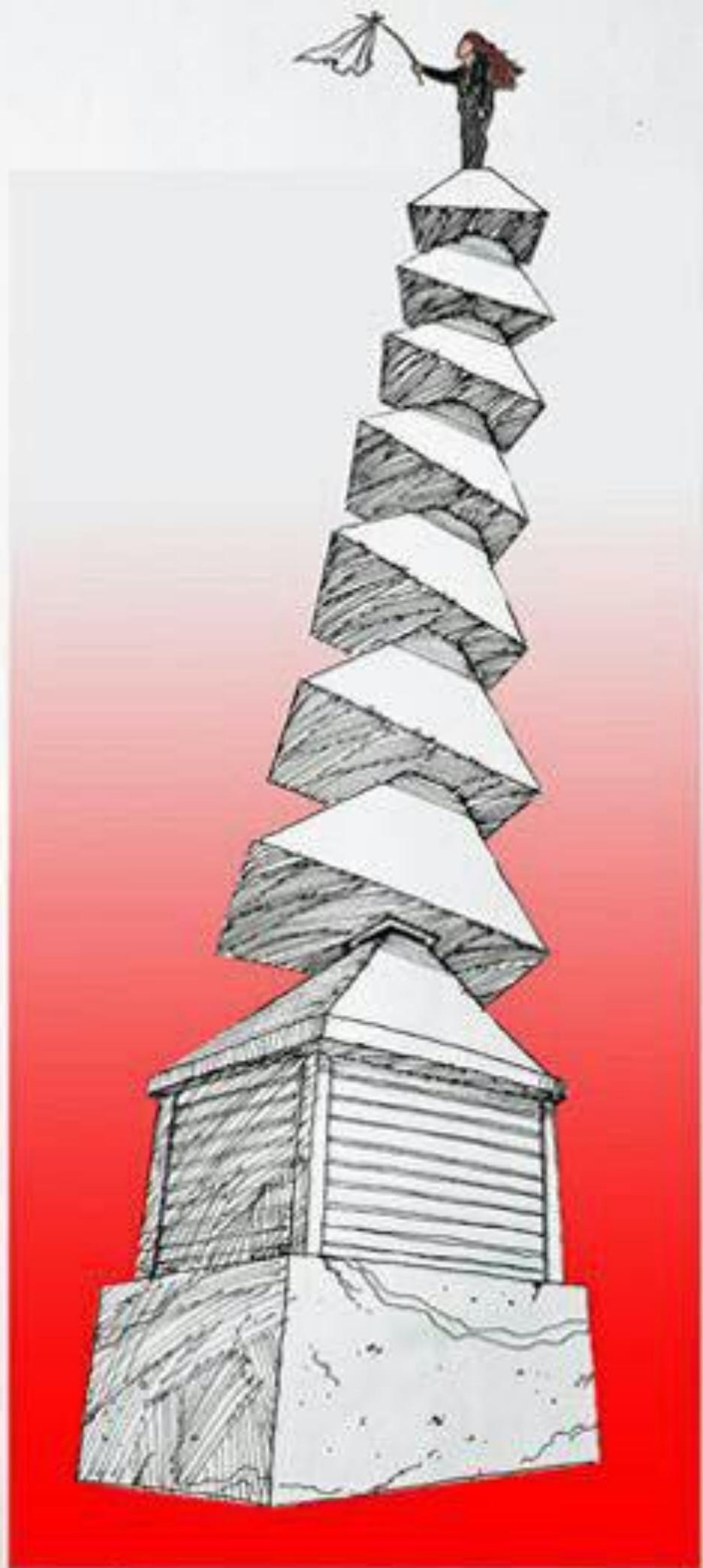
الوار قلی وند

- برای مردم آذربایجان هویت طلبی بیشتر یک خواست جدایی طلبانه و یا تقسیم درست قدرت سیاسی بوده است. هویت برای ترکهای ایران یا با تسلط به تهران و یا جدایی تبریز از ایران معنا می‌یابد.
- برخلاف دیگر اقوام ایرانی در بالا، برای کردها سرنوشت ملی کوردستان دارای یک پیام مشترک و منفعت عمومی برای همه خلقهای دیگر منطقه است. دلیل این تقهیم عمومی از مطالبه خصوصی این است که هویت کوردی خوانشی انسانی تر از دولت - ملت دارد و می‌تواند سرنوشت ملی خود را به سرنوشت دیگران گره بزند و همزیستی خلقها را ساده‌تر و شفافتر سازد. کوردستان دستاوردهای اراده ملی را به مثابه رهایی معرفت منطقه‌ای تعریف می‌کند و با رفع نمودار کلاسیک ملت - خاورمیانه - ملت به تریلوژی نوین منطقه - ملت - منطقه دست می‌یابد. یعنی هر اندازه که کردها بیشتر به مطالبات هویتی - ملی خود دست می‌یابند به همان مقدار دیگر اقوام مطالبات خود را مترقی تر و دموکراتیک‌تر تعریف و تاویل می‌کنند. کردها توانسته‌اند روشنفکران و فعالان دموکرات‌عرب، ترک و فارس را با این خوانش جدید از امکانهای همزیستی مسالمت آمیز و پلتفرم کنفرالیسم دموکراتیک (شورایی) همراه سازند.



در ایران هویت طلبی ملی اقوام نسبت به چند دهه قبل، از لایه‌های پایینی و میانی اولویت‌های اجتماعی به سطح نخستین مطالبات سیاست مردمی بالا آمده است. اگر چه خواست مرکزی این مطالبه بعنوان پایان سانترالیزم غیردموکراتیک (مرکزگرایی مسلط) در همه خلقهای ایران مشترک است، اما تظاهرات این خواست یکسان نیستند و در برخی بسیار ارجاعی و در برخی دیگر مترقی و پیشرو نمایان می‌گردند. اینکه در ایران هویت ملی اقوام از یک مطالبه صرفاً فرهنگی به خوانش جدیدی از امر سیاسی تغییر شکل یافته است و خلقهای ایران هر کدام بر حسب تجربه و اقدامهای تاریخی و پتانسیل موجود توده‌ای خود آنرا تبیین و هدایت می‌کنند. من بطور مختصر چند نمونه از هویت طلبی ملی خلقها در ایران را اشاره می‌کنم تا به سرعت تفاوت آنها را از نوع کوردی تشخیص بدهم و نیت خودم را از این تفاوت بهتر بیان کنم.

- هویت طلبی ملی با خوانشی مذهبی در میان خلق بلوج بیش از آنکه در زیر مجموعه‌ای از تفاوت‌های ملی، فرهنگی و خواست ملی متناظر شود، هویتی مذهبی است.
- در میان خلق عرب احواز نیز مطالبه ملی بیشتر خصوصیات طائفه‌ای و سهم طلبی اقتصادی و شرکت در منابع و ذخایر ملی دارد.



Artwork:
Xemyar

1396 - 12 - 06